

و بسبب کثرت انعامات و ادارات و تالیف قلوب خلایق محتاج سیاست نشد. اگرچه سیاست جزو اعظم سلطنت بود، اخلاق حمیده و اوصاف سفیدیده او باعث عدالت و انصاف میانه خلایق شد، و راه تعدی و ظلم بیکدیگر بسته گشت؛ و هیچ آفریده در عهد سلطنت او قدرت آزدن کسی نداشت. ضابط دریم آنکه خراج را موافق حاصل و قوت از رعایا طلب کردی؛ اضافه و توفیر معاف داشتی، و سخن کسی در حق رعایا گوش نکردی. و این ضابط باعث زیادتی آبادنی و رفاهیت رعایا و برایا گشت. ضابط سیوم آنکه بجهت شغل و حکومت ولایات عمال متدین و باصانت و خداترس تعیین کرد، و هیچ بدنفسی و شریری را خدمت نمیفرمود، و حاکم و امیر نمی ساخت. و بر حکم الناس علی دین ملوکهم همه خلق پیروی حکام خود میکردند؛ و قواعد عدالت و انصاف میانه ایشان معمول بود و احدی را مجال ظلم و تعدی نبود. کمال امن و امان میان ادنی و اعیان پیدا گشت. خیرات مبرات و انعامات و ادارات او از دیگر سلاطین هفت امتیاز تمام داشت.

و رساله از تالیف سلطان فیروز شاه که وقایع احوال خود را جمع ساخته فتوحات فیروز شاهي نام کرده است بنظر رسید. بمقتضای کلام الملوک ملوک الکلام تبرکاً و تیمناً بعضی خصوصیات ازان داخل کرده شد، تا نیکی ذات و پسندیدگی صفات آن بادشاه فرشته سیرت معلوم ارباب انتباه و بصیرت گردد. آن بادشاه معدلت پناه بر گبند عالی که در مسجد جامع فیروزآباد بنا نهاده، و مثنی ست؛ بر هشت طرف آن گبند مضمون این کتاب را هشت باب خیال کرده فرموده است، که بر سنگ کنده اند. یک فصل در اوقاف مسجد و وصیتا صرف آن بمصرفش نوشته و تاکید کرده. در فصل دیگر میگوید، که در ازمنه سابق خونریزی مسلمانان باندک جریمه

شدی، و از اقسام تعدیب، مثل بریدن دست و پا و گوش و بینی و کور کردن چشم، و کوفتن استخوان‌های اعضا بمیخ کوب و سوختن اندام بآتش، و زدن میخ بر دست و پا و سینه، و پوست کشیدن، و بریدن پی و دو پارچه ساختن آدمی و دیگر انواع شیوه تمام داشت؛ و حق سبحانه و تعالی مرا توفیق داد، که جمیع افعال را منسوخ ساختم. و نام نامی سلاطین ماضیه را که سعی ایشان همدارالاسلام شده است، از خطبه انداخته بودند؛ من احیای نامهای ایشان کرده، داخل خطبه ساختم، تا باین تقریب فاتحه آمرزش ایشان دوام داشته باشد. دیگر بعضی وجوهات نامعقول بیحساب که ظلمه داخل مالواجبی کرده، هر ساله بزجر میگرفتند، مثل چرائی، و گل‌فروشی، و نیلگری، و ماهی فروشی، و ندافی، و ریسمان فروشی، و نخود بریان گری، و نکاحی، و خمار خانه، و داروغگی، و کونوالی، و احتساب، همه را بر طرف کردم که بزرگان گفته اند.

• بیت •
دل درستان جمع بهتر ز گنج، خزینه تهی به که مردم برنج.

و مقرر داشتم، که هر مالیکه خلاف سنت پیغمبر علیه السلام باشد نگیرند. و پیش ازین رسم بود، که از مال غنیمت پنجم حصه بسپاهی داده، چهار حصه بدیوان میگرفتند و من موافق شریعت مطهره پنجم حصه بدیوان قرار دادم. دیگر بدمذهبان و ملحدان و مبتدعان و مرائیان که سبب اضلال خلائق می شدند از ولایت خود بر انداختم؛ و رسوم و عادات و کتب ایشانرا مندرس ساختم. دیگر جامه ابریشمی پوشیدن، و استعمال طلا و نقره کردن مردان روزگار را عادت شده بود، همه را دفع نمودم، و موافق احکام شریعت فرمودم. و دیگر عورات مسلمه و کافره که بمزارات و بتخانهای رفتند، و منشأ اقسام فساد می شدند منع کردم؛ و عوض بتخانه مسجد بنا نهادم، و دیگر بقاع خیر سلاطین ماضیه را از مسجد، و خانقاه، و مدرسه

و چاه، و حوض، و پل، و مقبره، که مندرس شده بود، بتجدید عمارت کردم، و اوقاف مقرر ساختم. و جماعتی را که خداوند من سلطان محمد مرحوم بجهت سیاست کشته و قطع اعضا نموده بود، از فرزندان و وارثان آنها هر کرا یافتم بانعام و وظیفه خوشدل ساختم، و خط ابراء ذمه سلطان از ایشان گرفته بمهر اکبر و اشراف رسانیده، در مقبره سلطان محمد شاه گذاشتم. دیگر هر جا که گوشه نشینی و فقیری را شنیدم بخدمت او رفته مراعات خاطر او را واجب شناختم. دیگر از سپاهیان و امرا هر که بکبرس رسیده بود، او را به نصیحت و موعظت توبه داده و وظیفه و ادوات مقرر ساخته، بکار آخرت مشغول ساختم.

و آنچه از بناء عمارات و بقاع خیر او یافته شد باین شرح است: بند جوی پنجاه عدد، مسجد چهل عدد، مدرسه سی عدد، خانقاه بیست عدد، کوشک صد عدد، رباط دویست عدد، شهر صد عدد، حوض پنج عدد، دار الشفا ده عدد، مقبره صد و پنجاه عدد، حمام سی عدد، منار صد و پنجاه عدد، پل صد و پنجاه عدد، باغات از حد حصر زیاده؛ و بر هر یک از عمارات وقف نامها نوشته، و موقوفات بران تعیین ساخته و اهل خدمت بجمع مساجد و مدارس و خوانق و حمام و چاه معین ساخته، وظیفه قرار داده؛ تفصیل اینها دور و دراز ست. دیگر میگوید، که در مرتبه مرا زهر دادند من دانسته خوردم و مرا مضرت نرسید، و چون دیگر وقایع این رساله داخل تواریخ شده بتکرار اقدام نرفت. حق تعالی او را غریق رحمت گرداناد.

ذکر سلطان تغلقشاه بن فتح خان بن فیروز شاه

بتاریخ هزدم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمائة بسعی بعضی امرا در قصر فیروز آباد بر تخت سلطنت جلوس یافته؛ سلطان غیاث الدین

خلقشاه مخاطب گشت. ملک فیروز پسر ملک تاج الدین را مغبصت وزارت داده، خانجهان خطاب کرد. و غیاث الدین ترمذی خدمت سلطنتی یافت و ملک فیروز علی را از بند خلاص کرده عهداً جامداری که منصب پدر او بود دادند. ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بر سلطان محمد شاه تعیین فرمود. سلطان شاه حاکم سامانه و زای کمال الدین و امرای دیگر نیز باین خدمت نامزد شدند. در ماه شوال سنه مذکور لشکر بکوه سر مور رسید. شاهزاده محمد شاه از اینجا کوچ کرده در کوه در آمده بقلعه بکناری تحصن جست. و چون لشکر تغلقشاه از پی در آمده بود، محمد شاه از اینجا انتقال کرده تا قلعه نگر کوهت رفت؛ و لشکر از تعاقب باز گشت. چون سلطان تغلق شاه از عذقوان جوانی در عیش و کامرانی مستغرق شد، و سرانجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند، و قصور در کارهای ملک پیدا شدن گرفت. تغلقشاه از روی قلت تجربه و حزم سالار شاه را که برادر حقیقی او بود مقید ساخت. و ابو بکر پسر ظفر خان که برادر زاده او باشد، از وهم و هراسی که داشت گوشه گرفته، از میان بدر رفت. ملک رکن الدین نائب وزیر، و امرای دیگر بلو یاز شده، خروج کرد. و ملک مبارک کبیر را در فیروز آباد بر در سرای تغلقشاه کشتند، و او جمعت و غلبه باغیان دانسته، باتفاق خانجهان از دروازه که جانب آب چون بود بر آمد. ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده، تغلقشاه و خانجهان را بدست آورده، بقتل رسانید؛ و سرهای ایشان بهمان دروازه آویختند. و این واقعه در بست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمائه روی داد. ایام سلطنت او پنج ماه و سه روز بود. و الله اعلم بالصواب.

ذکر سلطان ابو بکر شاه

بعد ازین واقعه، امرای بیری ابو بکر بن ظفر خان بن سلطان فیروز را

ببادشاهی برداشته، ابوبکر شهابه خطاب دادند. و منصب وزارت برکن الدین مقرر شد. بعد از چند گاه ابوبکر شهابه را معلوم شد، که رکن الدین جفده با چندی از امرای فیروز شاهی اتفاق نموده میخواهد، که ابوبکر را از میان بردارد، و خود بادشاه شود. ابوبکر شهابه پیشدستی نموده با اتفاق بعضی امرای، رکن الدین جفده را کشته بردار کشید. جمعی از آن مردم را، که برکن الدین اتفاق نموده بودند فیز علف تیغ گردانیده ابوبکر شه دهلی را متصرف شده، فیل و خزائن بادشاهان بدست آورده، استیلا و غلبه پیدا کرد.

همدرین اثناء خبر رسید که امیر صدهاء سامانه ملک سلطان شه خوشدل را که حاکم سامانه بود بتاریخ بست و چهارم ماه صفر سنه مذکور کنار حوض سنام بزخم خنجر و تیغ کشتند، و خانه او را غارت کرده، سر او را پیش شاهزاده محمد شاه بنگر کوت فرستادند. سلطان محمد شاه از نگر کوت کوچ کرده از راه جلندهر گذشته، بسامانه آمد؛ و در ماه ربیع الاول بار دوم بر تخت سلطنت نشست. امیران صدهاء سامانه و زمینداران دامن کوه بیعت تازه نمودند. بعضی از امرای و ملوک دهلی نیز از ابوبکر شه رو گردان شده بمحمد شاه پیوستند، و بست هزار سوار و پیاده بیشمار در گرد او جمع شدند. چون از سامانه بجانب دهلی عزیمت فرمود، تا رسیدن بحوالی دهلی جمعیت او به پنجاه هزار سوار کشید. و بتاریخ بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدى و تسعین و سبعمائه سلطان محمد شاه بقصر جهان نما نزل فرمود. ابوبکر شه حشم خود را جهت جنگ و مقابله با لشکر محمد شاه در فیروزآباد گذاشته بود؛ لشکریان ابوبکر شه بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه مذکور در کوچهای فیروزآباد با لشکر سلطان محمد جنگ میکردند. و در همانروز بهادر ناهر با جمعیت تمام بشهر در آمد؛ ابوبکر شه را تقویت تمام حاصل شد. روز دیگر ابوبکر شه صف آرایی کرده

جنگ انداخت. محمد شاه هزیمت خورده، با دو هزار سوار از آب چون گذشته بمیان دو آب رفت؛ و همایون خان پسر میافکی خود را بسامانه فرستاد، تا در انجا جمعیت نماید و ملک ضیاءالملک ابورجا و زای کمال الدین مثنی و زای خلجین بهتی را که جاگیداران آن نواحی بودند همراه کرد و خود در موضع جلیسر کنار آب گذگ قرار گرفت.

بعضی از امرای فیروز شاهلی، مثل ملک سرور شعبنه شهر، و ملک الشرق، و نصیرالملک حاکم ملتان و خواص الملک حاکم بهار، و ملک حسام الدین حاکم اوده، و سیف الدین، و ملک کبیر، و پسران حسام الدین و پسران ملک دولتیار حاکم قفوج، و زای شیر، و رایان دیگر، مقدار پنججاه هزار سوار و پیاده بسیار بمحمد شاه پیوستند. و ملک سرور را خواجه جهان خطاب داده، وزیر ساخت؛ و خواص الملک را خواص خان کرد؛ و سیف الدین را سیف خانی داد و نصیرالملک را خضر خان، و زای شیر را زای رایان خطاب کرد. و در ماه شعبان سنه مذکور دیگر بار بجانب دهلی نوای عزیمت بر افراخته با ابوبکر شه درموضع کندلی اتفاق محاربه افتاد؛ و چون هنوز نوبت سلطنت بساطان محمد نرسیده بود، شکست بر لشکر محمد شاهلی رسید.

• بیت •

تا در فرسد وعده هر کار که هست، سودی ندهد یاری هریار که هست،
ابوبکر شاه تا سه کوره تعاقب کرده بجانب دهلی مراجعت نمود.

محمد شاه باز در جلیسر قرار گرفت؛ و در ماه رمضان سنه مذکور با اهل ملتان و لاهور و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر شد، که در هر محله و کوجه که بندگان فیروز شاهلی را یابند بکشند؛ و در اکثر جاها که این حکم بامضا رسید قتل عام و غارت عظیم در یک روز واقع شد؛ و هر ج مرچ طرفه در میان خلایق راه میامت؛ راهها مسدود شد، و خانها خراب گشت؛

و اکثر رعایا این ولایت دست از باج و خراج گذاری کشیده، انواع فساد نمودند.

و در ماه محرم سنه اثنی و تسعین و سبعمائة شاهزاده همایون خان بهرامی دیگر مثل غالب خان حاکم سامانه، و ضیاء الملک و ابو رجا، و مبارک خان، و ملاحون، و شمس خان حاکم حصار فیروزه جمعیت کرده، به پانی پت آمده حوالی دهلی را خراب کرد. ابوبکر شاه عماد الملک را با چهار هزار سوار و پیاده بسیار در برابر فرستاد؛ در نواحی پانی پت مقابله دست داد، و لشکر شاهزاده همایون خان هزیمت خورده، بجانب سامانه رفت. چون ابوبکر شاه را فتوحات متواتر نصیب شد، در ماه جمادی الاول سنه مذکور، با غلبه و کثرت و استیلا، تمام بجهت دفع محمد ساه بجانب جلیسر روان شده، در بست کروهی از دهلی نزول فرمود. محمد شاه اکثر لشکر را در جلیسر گذاشته، با چهار هزار جوانان کار آمدنی جدا شده، و با لشکر ابوبکر شاه مقابله نا نموده، راه چپ گرفته، خود را بدلی رسانید. و جمعی که ابوبکر شاه جهت محافظت دروازه های شهر گذاشته بود، پاره جنگ کردند. محمد شاه دروازه بداون را آتش زده، بشهر در آمده، در قصر همایون نزول کرد. مردم شهر از شریف و وضع بساطت محمد شاه پیوستند. ابوبکر ساه خبردار شده، همانروز وقت چاشت با جمعیت تمام از همان راه بشهر در آمده؛ و ملک بهاء الدین جنگی را که سلطان محمد شاه جهت محافظت دروازه ها گذاشته بود بقتل رسانیده؛ متوجه قصر همایون شد. محمد شاه بیعلاج شده از راه دروازه حوض خاص بدر رفت و باز بجلیسر آمده با لشکر خود ملحق شد. بعضی از امرای محمد شاه مثل خلیل خان باریک، و ملک آدم، و اسمعیل خواهرزاده سلطان فیروز شاه، دستگیر گشته سیاست رسیدند؛ بعضی در جنگ کشته شدند.

در ماه رمضان سنه مذکور میرحاجب سلطانی با ابوبکر شاه مخالفت ورزیده، بعضی غلامان سلطان فیروز شاه که امیر شده بودند، مخالفت ساخت. و همه پنهانی خطها بمحمد شاه نوشتند. ابوبکر شاه بدست و پا شده بجانب کوتله بهادر ناهر رفت، که از و استمداد نماید، و ملک شاهین عمادالملک و ملک بحری و صفدر خان سلطانی را در دهلی گذاشت. مدت سلطنت او یک و نیم سال بود.

ذکر بنظران محمد شاه بن سلطان فیروز شاه

بتاریخ شانزدهم شهر رمضان مذکور عرضداشت میرحاجب و عرائض بعضی از غلامان فیروز شاه بمحمد شاه رسید، که ابوبکر شاه با بعضی از مختصان خویش بکوتله رفت؛ خانخانان پسر خورد سلطان محمد را بر فیل سوار کرده، چتر بر سر او کشیدند. نوزدهم شهر رمضان مذکور محمد شاه بدیلی آمده در قصر فیروزآباد بر تخت نشست. میرحاجب سلطانی را منصب وزارت داده اسلام خان خطاب کرد؛ و غلامان فیروز شاه و مردم شهر همه بمحمد شاه پیوستند. و بعد از چند روز از فیروزآباد بشهر در آمده در قصر همایون نزول فرمود.

فیلهای که پیش غلامان فیروز شاه بود همه را گرفته بفیلبانان قدیمی سپرد، غلامان فیروز شاه باین سبب رنجیده، از شهر بر آمدند؛ و شباشب رو بگریز نهاده خود را با زن و بچه بکوتله ناهر رسانیده، با ابوبکر شاه پیوستند. محمد شاه حکم کرد که از غلامان سلطان هرکه در شهر باشد بدر رود، تا سه روز مهلت ست، بیشتری از شهر بدر رفتند، و آنها که درین سه روز نمانستند رفت بدست افتادند، و بقتل رسیدند. مشهور ست که بعضی از غلامان سلطان بعد از سه روز بدست آمدند، و از ترس جان میگفتند

که ما اسیلیم، محمد شاه فرمود که هر که از شما کپرا کپری گوید، اسیل است، چون بطوریکه سلطان محمد شاه میخواست تلفظ نمی توانستند نمود، بزبان مردم پورب و بنگاله ادا میکردند، کشته میشدند، و بیشتر از مردم پورب که اسیل بودند و زبان خوب نمی گفت نیز بقتل رسیدند. و بعد از سه روز شهر از غلامان و خانه زادان فیروز شاه که بمحمد شاه مخالفت ورزیده بودند خالی شد.

محمد شاه بسرا انجام کار خود پرداخته، از اطراف و جوانب لشکر جمع ساخته قوت گرفت؛ و همایون خان که پسر او در سامانه بود با جمعیت تمام بدلهلی آمده همراه شده؛ و محمد شاه را تقویت تمام حاصل آمد. و همایون خان را باسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای خلجین بر سر ابوبکر شاه تعیین نمود. چون این لشکر بکوته رسید، در ماه محرم سنه ثلث و تسعین و سبعمانه ابوبکر شاه باتفاق بهادر ناهر و خانه زادان فیروز شاه جمعیت نموده، بیخبر بر لشکر شاهزاده همایون خان زد؛ پارک مردم را مجروح و زخمی ساختند. درین اثنا اسلام خان مستعد شده از یک طرف در آمد، و همچنان شاهزاده فوج خود را آراسته ساخته بنیاد جنگ کرد؛ بکمله اول ابوبکر شه باعوان خود شکست یافته بقله کوتله در آمد. چون اینخبر بمحمد شاه رسید کوچ در کوچ خود را رسانید. ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته ملازمت نمودند. بهادر ناهر را خلعت داده رخصت فرمود. ابوبکر شه را همراه گرفته بمنزل کندی آوردند، و از انجا جدا کرده بقلعه میرت فرستادند؛ همدران حبس فوت کرد. و سلطان محمد بجانب دهلی رفت.

و همدران سال خبر نمود و ظلم مفرح سلطانی حاکم گجرات رسید؛ ظفر خان بن وجیه الملک را بحکومت گجرات رخصت کرد. در سنه اربع

و تسعین و سبعمائة خبر تورد نرسنگه مذکور و سرداد هرن و بیربهان رسید. و بحکم سلطان اسلام خان بر سر باغیان رفت. نرسنگه با اسلام خان جنگ کرده هزیمت یافت. بیشتری از کفار کشته شدند و لشکر سلطان تعاقب او کرده، در آخر امان خواسته همراه اسلام خان بدلهلی آمد. درین اثنا خبر رسید که سرداد هرن قصبه بلارام را ناختمند. چون سلطان خود روان شد، و بکفار آب سیاه رسید، ایشان گریخته بقلعه اناوه در آمدند. روزیکه سلطان با اناوه رسید، کفار حرکت المذبحوی نموده در شب قلعه را گذاشته فرار نمودند. روز دیگر سلطان قلعه را ریران کرده جانب قنوج هزیمت فرمود و کفار قنوج را بیان دلمتورا نیز مالش داده بجلیسر آمد؛ و درانجا حصارى بنا کرده محمدآباد نام نهاد.

و در ماه رجب سنه مذکور نوشته خواجه جهان نایب که در شهر بود باین مضمون رسید، که اسلام خان از ادا بغی نموده قصد رفتن پنجاب و انگیختن فتنه دارد؛ و سلطان اینخبر را که شنید با لشکر جلیسر بشهر آمد، و محضر ساخته اسلام خانرا طلبیده حقیقت حال استفسار کرد. او منکر شد. جاجو نام هندوی و برادرزاده او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند. سلطان اسلام خانرا سیاست فرموده، وزرات بخانجهان داد. و ملک مقرب الملک را لشکر همراه کرده بمحمدآباد فرستاد. و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه خبر طغیان و سرکشی سرداد هرن وجیت سنگه راهور و بیربهان مقدم بهاسونهو بعرض رسید. سلطان ملک مقرب الملک را جهت تسکین این فتنه نامزد فرمود؛ و چون فریقین را مقابله دست داد، ملک مقرب الملک از راه صلح در آمده بعهد و قول رایان مذکور را رام ساخته مطیع و منقاد گردانید؛ و با خود بقنوج برد و از روی مکر و غدر بقتل

رسانید. رانی سیر ازین میان بدر رفته باثارة در آمد. ملک مقرب الملک مراجعت نموده بمحمد آباد آمد *

و سلطان در ماه شوال همین سال بجانب میوات نهضت نموده تاخت و تاراج کرد؛ و از محمد آباد بجلیسر رفته بیمار شد. درینوقت خبر آوردند که بهادر ناهر بعضی مواضع دهلی را تاخته خلل انداخته است. سلطان با وجود ضعف متوجه میوات شد؛ چون بکوته رسید، بهادر ناهر در مقابله آمده شکست یافته در کوته متحصن شد؛ و چون قدرت بودن نداشت از کوته گریخته در جرجر خزید. سلطان جهت اهتمام عمارت که بنیاد فرموده بود بمحمد آباد آمد و درین اثنا بیماری او زیاده شد و در ماه بیع الاول سنه سته و تسعین و سبعماته شاهزاده همایون خانرا که بر شیخا کهوکه، بغی ورزیده قلعه لاهور را متصرف شده بود، تعیین فرموده شاهزاده میخواست جانب لاهور روان شود؛ که بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور خبر وفات سلطان رسید؛ شاهزاده در شهر توقف نمود. مدت سلطنت سلطان محمد شاه شش سال و هفت ماه بود *

ذکر سلطان علاءالدین سکندر شاه

پسر میانگی سلطان محمد شاه که همایون خان خطاب داشت؛ چون محمد شاه فوت کرد تا سه روز شرائط تعزیت بجا آورده بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور، باتفاق امرا و ملوک و سادات و قضات و اکابر دهلی بر تخت سلطنت جلوس فرمود. وزارت را بخواجه جهان داد؛ و سائر ارباب دخل را بدستور سابق مقرر داشت و بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه مذکور بیمار شده فوت کرد.

• بیت •

بخت و دولت چه شد، از یار نشد ایخواجه دهر؛
 نتوان خورد ازین مائده جز قسمت خویش.
 مدت سلطنت او یک ماه و شانزده روز بود؛ و الله اعلم •

ذکر سلطان محمود شاه

پسر خورد محمد شاه. چون سلطان علاءالدین در گذشت اکثر امرا
 مثل غالب خان حاکم سامانه و زای کمال الدین منین و مبارک خان
 هلاجو و خواص خان حاکم اندری و کورنال از شهر بیرون آمده خواستند، که
 بیرخصت سلطان محمود شاه بجایگیرهای خود بروند. خانجهان را خبر
 شده ایشانرا دلاسا نموده بشهر آورد. بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنه
 مذکور، بسعی امراء و ملوک و اکابر شهر در قصر همایون بر تخت سلطنت
 اجلاس نموده، سلطان ناصرالدین محمود شاه خطاب یافت. وزرات را
 بخواجه جهان مقرر داشت؛ و مقرب الملک را مقرب خان خطاب داده
 ولیعهد ساخت؛ و عبد الرشید سلطانی را سعادت خانی داده، باربگی
 گردانید؛ و مالک سارنگ سارنگخانی یافت، و حاکم دیبالپور شد؛ و ملک
 دولت یار دبیر را دولتخان خطاب کرده، عارض ممالک که سابق منصب
 عماد الملک بود داد •

و چون احوال پایان هندوستان که جونپور و آن نواحی باشد، بسبب
 غلبه زمینداران از انتظام رفته بود، خواجه سرور که خواجه جهان شده بود،
 و سلطان محمد او را نامزد جونپور کرده بود، سلطان الشرق خطاب کرده
 از قنوج متا بهار حواله فرمود. و در ماه رجب سنه سته و تسعین و سبعماته،
 بست زنجیر فیل همراه کرده، با لشکر گران رخصت داد. سلطان الشرق

در آن دیار اشیاء تمام یافته زمینداران آن نواحی را مطیع و مفقود ساخت . بعضی حصارها که خراب کرده بودند از سر بنا کرد . و زای جاجنگر و بادشاه لکنوتی هدایا و پیشکش که بسطان فیروز شاه هر ساله می فرستادند بار فرستادند .

همدرین سال بامر سلطان ، سارنگ خان جهت ضبط دیبالپور و برای دفع فساد شیخا کهوکر رخصت شد . و در ماه شعبان سنه مذکور بدیبالپور رسیده ، سرانجام لشکر نموده ، در ماه ذیقعده سنه سته و تسعین و سبعمانه زای خلجین بهتی و زای داود و کمال منین و لشکر ملتانرا همراه گرفته ، متوجه شد ، و چون نزدیک لاهور رسید شیخا کهوکر ، با جمعیت تمام و استعداد محاربه ، در دروازه کرهه لاهور مقابله نموده ، مصاف داده ، نسیم فتح و ظفر بردایت سارنگ خان وزید ، و شیخا کهوکر هرنمیت یافته بکوه جمون رفت . روز دوم سارنگخان قلعه لاهور را متصرف شده ، ملک کندهو برادر خود را عادلخان خطاب کرده آنجا گذاشت . و خود بدیبالپور آمد .

و در ماه شعبان سنه مذکور ، سلطان محمود شاه مقرب خانرا با چند فیل و جمعی از خاصه خیل در شهر گذاشته ، خود با سعادت خان بجانب گوالیار و بیانه حرکت نمود . چون سلطان نزدیک گوالیار رسید ملک علاءالدین دهار وال ، و مبارکخان ، و پسر ملک راجو و ملو برادر سارنگ خان بر سعادت خان ندر اندیشید . سعادت خان خبردار شده ملک علاءالدین و مبارکخان را بدست آورده بقتل رسانید . ملو گریخته نزد مقرب خان بدهلی رفت . و سلطان بسرعت مراجعت نموده ، بدهلی آمد ، و مقرب خان باستقبال شتافته ، چون بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطانی معلوم نمود ، بطائف الحیل خود را بشهر انداخته ، لوای مخالفت بر افراخت .

سلطان با سعادت خان محاصره شهر نموده، هر روز جنگ انداخت و تا سه ماه این صحبت گرم بود. درینوقت بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت خان جدا کرده بشهر در آوردند و فیل و اسب و اسباب سلطنت پیش سعادتخان ماند. مقربخان از آمدن سلطان قویت یافته، بعزیمت جنگ بر آمد و شکست یافته باز متحصن شد. و چون سعادتخان دید که تسخیر قلعه دهلی دشوارست، و برسات رسید از گرد شهر برخاست و بفیروز آباد رفت؛ و باتفاق مختصان نصرت شاه بن فتح خان بن فیروز شاه را، که درمیوات بود طلبیده، در ماه ربیع الاول سنه مذکور در فیروز آباد بر تخت سلطنت اجلاس داده؛ ناصرالدین نصرت شاه خطاب کرد.

چون امرای نصرت شاه دیدند، که نصرت شاه نمونه بیخ نیست، بمر و حيله نصرت شاه را از سعادتخان جدا کرده، و جمعیت نموده بر سر سعادتخان که غافل بود رسیدند، سعادتخان طاقت نیارده، بدهلی رفته بمقربخان ملحق شد. و آن غدار او را بحيله دگر گرفته بقتل رسانید؛ و امرای نصرت شاهي، مثل محمد مظفر، و شهاب ناهر، و فضل الله بلخی، و خانه زادان فیروز شاهي همه به نصرت شاه بیعت مجدد کردند. محمد مظفر را وکیل ممالک ساخته تاتار خان خطاب کرد، و شهاب ناهر را شهابخان، و فضل الله بلخی را قتلغخان خطاب داده، از دهلی تا فیروز آباد دو بادشاه بهم رسیدند. مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت تمام بر قلعه دهلی کهنه گذاشت؛ و ملو را اقبال خان خطاب کرده، قلعه بیرون باو سیرد. مابین دهلی و فیروز آباد هر روز مصاف میشد، و جنگ میکردند. و از طرفین بیشتر بمسارات میگذاشت. بعضی پرگنات میان دو آب و پانی پست و سون پست و رتگ و جهجر تابست کزهی شهر در تصرف

نصرت شاه مانده، محمود شاه را جز حصار دهلی و خزانه جای دیگر
نماند. امراء و مبلوک این دو بادشاه هر یک ولایتی را متصرف شده، دم
استقلال میزدند؛ و بسر خود حاکم و فرمانروا بودند؛ و تا سه سال کار و بار
ملک برین نهج بود.

• مصرع •

پرویشان بود کار ملک از دو شاه.

و در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه سارنگخان حاکم دیدالپور و لاهور، که
در اهل از جانب محمود شاه منصوب بود، با خضر خان حاکم ملتان
مخالف شد. بعضی از غلامان ملک بهتی با سارنگ خان پیوستند.
سارنگخان تقویت یافته ملتانرا گرفت؛ و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین
سبعمائه جمعیت نموده، بر سر غالب خان حاکم سامانه، که از جانب
نصرت شاه بود رفت؛ غالبخان جنگ کرده هزیمت خورده بیانی پت
پیش تاتار خان آمد. نصرتشاه این خبر را شنیده، ده زنجیر قیل و جمعی
کمک تاتار خان فرستاد؛ و بتاریخ یازدهم محرم سنه ثمانمائه نزدیک موضع
کوتله مضاف شد؛ سارنگخان هزیمت خورده بجانب ملتان رفت.
ملک الماس سامانه را در تصرف آورده حواله غالبخان کرد؛ و تا تلوندی
تعاقب او نموده تاتار خان مراجعت نمود.

در ماه ربیع الاول سنه مذکور، مرزا پیر محمد نبیرا امیر صاحب قران
تیمور گورگان از آب سند گذشته حصار اوچه را محاصره فرمود. ملک علی
که از جانب سارنگخان حاکم اوچه بود متحصن شده، تا یکماه دست و پا
زد. سارنگ خان ملک تاج الدین نائب را با چهار هزار سوار نامی بمدد
ملک علی فرستاد؛ و مرزا پیر محمد خبردار شده، قلعه را گذاشته استقبال
اعدا کرده، بیکبار بر سر آنها ریخت؛ ملک تاج الدین بهزیمت رفت.
و مرزا پیر محمد از پی آمده، قلعه ملتان را محاصره نموده، تا ششماه

سازندگان مجادله میکرد، و هر روز جنگ میشد. آخر امثال خواسته ملازمت مرزا پیر محمد نمود؛ و مرزا پیر محمد بعد از فتح ملتان چند روز در انجاها توقف نمود.

و در ماه شوال سنه مذکور اقبالخان بخدمت نصرت شاه رفته، در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکي قدس الله سره، کلام معجید درمیان آورده، از طرفین عهد بسته نصرت شاه را با لشکر و فیل درون حصار جهان پناه برد. محمود شاه با مقرب خان و بهادر فاهر در دهلي کهنه متعصن ماند. روز سوم اقبالخان از روی مکر و غدر غافل ساخته خواست، که نصرت شاه را بدست آرد؛ نصرت شاه ناچار از حصار بدر آمده با معدودی چند خود را در فیروز آباد انداخت؛ و در انجا نیز اسقامت نموده، پیش تاتار خان وزیر رفت؛ و فیروز آباد در تصرف اقبال خان در آمد. و مقرب خان در حصار جهان پناه در آمده محافظت خود می نمود اقبالخان جمعیت کرده غافل بر سر خانه مقربخان رفته، او را امان نداده بکشت؛ و سلطان محمود شاه را هیچ آزاری نرسانید؛ و او را نمونه ساخته خود سلطنت میکرد.

و در ماه ذی قعدة سنه مذکور اقبالخان بر سر تاتار خان بیانی پت رفت. تاتار خان، جمعی را با چند فیل در درون قلعه گذاشته، از راه دیگر قصد دهلي کرد. بعد از سه روز قلعه پانی پت فتح شد، و فیل و حشم تاتار خان بدست اقبالخان آمد. تاتار خان هر چند سعی نمود، قلعه دهلي را نتوانست کشود. و از خبر فتح پانی پت بی پا شده پیش پدر خود بگجرات رفت. اقبالخان بدهلي آمد؛ نصیر الملک خویش تاتار خانرا که از هواخواهان اقبالخان بود، و باعث رفتن اقبالخان بر سر تاتار خان او شده، عالیشان خطاب کرد، سامانه را تا میان دراب حواله ار کرد و او از روی استقلال اساس حکومت نهاد.

در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر رسید که حضرت صاحب قرانی امیر تیمور گورگان تلنجه را تاخته بملتان نزل فرمود. آنها که بدست مرزا پیر محمد اسیر شده بودند، همه را بسیاست رسانید. اقبالخان ازین خبر وهمناک شده، در مقام جمعیت و سامان لشکر شد. حضرت صاحب قرانی از ملتان کوچ کرده قلعه بهنذیر را محاصره فرمود. رای خلجین بهتی را اسیر کرده، خاقیکه متحصن شده بودند بقتل رسانید؛ و از انجا نواهی سامانه را تاخته، بعضی مردم از دیبالپور و اجودهن و سرستی گریخته بدهلی آمدند؛ و بیشتر خلق اسیر و کشته شد و امیر صاحب قران از انجا برهنمونی بخت و اقبال کوچ کرده، بولایت میان دواب در آمد؛ و اکثر جاها را تا راج و اسیر کرده، بقصبه لونی نزل فرمودند. گویند از آب گنگ تا آب سنده قریب پنجاه هزار کس از مردم هندی اسیر شده بودند، و خلق کثیر بقتل رسید، و اکثر خلائق گریخته بکوهها در آمدند.

و در ماه جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائه از آب جون گذشته بغیر از آب نزل فرمود؛ روز دوم بکنار حوض خاص فرود آمد و اقبالخان از شهر بیرون آمده، حرکه المدبوحی نموده، در حمله اول از بهادران لشکر ظفر اثر هزیمت یافت، بشهر در آمد. خاق بسیار پایمال شده بسیاری کشته و اسیر گشتند؛ و اکثر نیلان و حشم او بدست اولیای دولت صاحب قرانی در آمد. و چون شب رسید ملو خان ترک عیال و اطفال داده بقصبه برن رفت؛ و سلطان محمود با قلیلی از نوکران و مختصلان خود راه گجرات پیش گرفت. روز دیگر حضرت صاحب قرانی مردم شهر را امان داده، جمعی را به تحصیل مال امانی تعیین فرمود. اتفاقاً بعضی از مردم شهر از سختگیری تحصیلداران در مقام ابا و انکار آمده از محصلان چندیرا کشتند؛ و اینمعنی سبب التهاب نائره غضب صاحب قرانی شده؛ حکم بر قتل

و اسیری اهل شهر شد. در انروز خلق کثیر اسیر و کشته شدند؛ و در آخر
مراحم خسروانی قلم عفو بر جرائم آنطائفه کشیده ندای امن و امانی
در داد. بعد از چند روز خضر خان که در کوه میوات خزیده بود، با بهادر
ناهر و مبارک خان و وزیر خان امان خواسته بملازمت صاحبقرانی آمدند.
حضرت صاحبقرانی غیر از خضر خان که او را سید و نیک مرد دانسته بود
همه را مقید فرموده رایست مراجعت بر افراخت، و برای دامن کوه برگشت.
و ولایت دامن کوه سوالک از پایمال لشکر ظفر اثر عالیها ساختها شد.

و چون بلاهور رسیدند، شیخا کهوکه را که سابقاً بظاہر عداوت سازنگ
خان بخدمت صاحبقرانی آمده، خود را رهبر و دولتخواه می نمود، و بحیله
لاهور را تصرف نمود، بطائف الحیل بدست آورده، باعیال و متعلقان اسیر
کرده، لاهور را تاراج و غارت نمودند. خضر خانرا ملتان و دیدالپور حواله شد.
و از راه کابل عزیمت سمرقند نمودند.

تا دو ماه دهلی خراب بود. و در ماه رجب سنه مذکور، نصرت شاه
که از ملاحظه اقبال خان، میان دراب رفته بود، بانذک جمعیتی بمیرت
آمده، عادلخان با چهار فیل و لشکر خود بنصرت شاه پیوست. و بعضی
مردم، که از دست مغول خلاص شده، درمیان دراب میبودند بنصرت شاه
ملحق شد. و او با دو هزار سوار بفیروز آباد آمد؛ و دهلی خراب شده را
منصرف گشت. شهابخان با ده زنجیر فیل و فوج آراسته از میوات آمد.
و ملک العاس از میان دو آب آمد. چون جمعیت زیاده شد، شهابخان را
بر سر اقبالخان که در برون بود فرستاد. و در اثناء راه، زمینداران آنجا
بانوای اقبالخان شبظنون زدند. شهاب خان شهید شده، جمعیت او متفرق
گشته. و حشم و فیلان او، بدست اقبالخان افتاد. و اقبالخان روز بروز قوت
و قدرت پیدا کرده، متوجه دهلی شد. نصرتشاه ناب نیارده، فیروز آباد را

گذاشته، بمهوات رفت، و دهلی بتصرف اقبالخان در آمد. خلقی که از ترس مغول، دهلی را گذاشته، بهر جا رفته بودند در اندک زمان آمدند. و حصار سری معمور شد.

اقبالخان ولایت میان دواب و حوالی شهر را بضبط در آورد؛ و سائر بلاد هفد در تصرف امرا ماند. گجرات در تصرف ظفر خان و تاتار خان پسر او ماند؛ و ملتان و دیبالپور را با نواحی سند خضر خان داشت؛ و مهوبه و کالپی بدست محمود خان پسر ملک زاده فیروز بود؛ قنوج و اوده و دلمتو و سندیله و بهرایچ و بهار و جونپور را خواجه جهان سلطان الشرق متصرف بود؛ بلاد مالوه را دلاور خان، و سامانه را غالب خان، و بیانه را شمس خان اوحدی داشت. و هر کدام اینها دم استقلال میزدند، و اطاعت یکدیگر نمی نمودند.

در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمانه، اقبالخان بجانب بیانه سواری نمود، و شمس خان بمقابله آمد؛ و هزیمت خورده، بقلمه بیانه در آمد، و فیل او بدست افتاد. از آنجا بجانب کهنو که از مواس مشهوره نواحی بداونست رفته از رای فرسنگه پیشکش گرفته، بجانب شهر مراجعت نمود. همدرانسال خواجه جهان در جونپور فوت کرد، و ملک مبارک قرفل را، که پسر خوانده او بود، بجای او بسطنت برداشته، سلطان مبارک شاه خطاب کرد؛ ولایت خواجه جهان در تصرف او در آمد. در ماه جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمانه، اقبالخان بر سر مبارک شاه شرقی رفت. شمس خان حاکم بیانه، و مبارک خان، و بهادر نادر همراهی و موافقت نمودند. چون بقصبه بیتالی کنار آب گنگ رسید، رای سر و سایر زمین داران آن نواحی بمقابله آمده، بعد از مقابله هزیمت خورده، باثارة رفتند. و اقبالخان بقنوج رفت. و مبارک شاه نیز از پیش رسیده، تا در مابا طرفین را در کنار آب

گنگ مقابله بود. آخر بصلح قرار یافت و طرفین برگشتند. و در اثناء راه، اقبالخان از مبارکخان، و شمس خان اوحدی بد گمان شید، هر دو را بغدر و مکر بقتل رسانید. همدرین سال طغیخان ترکیچه، داماد غالبخان، حاکم سامانه، با لشکر کثیر بر سر خضر خان رفت. و بتاریخ نهم ماه رجب سنه مذکور، در نواحی اجودهن که به یتن شیم فرید مشهور است، طرفین را مقابله دست داد. بعد از محاربه و کارزار طغیخان هزیمت یافته، بقصبه بهودر رفت. غالبخان و امرای دیگر که همراه او بودند، طغیخان را بدست آورده کشتند. و در سنه اربع و ثمانمائه، سلطان محمود، که از خوف صاحبقرانی بگجرات رفته بود، و بعد از مراجعت صاحبقرانی بدهار آمده، توقف نموده بود، بعد از امنیت، از دهار بدھلی آمد اقبالخان استقبال نموده، در قصر همایون جهان پنجاه فرود آورد. اما چون عیان سلطنت و حکومت بدست او بود، نا سلطان ذفاق میفرمود. محمود شاه اقبالخان را همراه گرفته، جانب فنوج عزیمت کرد. در اثناء راه خبر رسید، که مبارکشاه شرقی فوت کرد، و سلطان ابراهیم برادرش قائم مقام او شد. سلطان محمود تسخیر جونپور را، پیش نهاد همت خود کرده، عازم گشت. سلطان ابراهیم نیز با لشکرهای آراسته، و فیلان کوه پیکر، در برابر آمده مقابله نمود، و چند روز از طرفین جوانان کار طلب بجنگ و پیکار گذرانیدند. چون سلطان محمود از اقبال خان وهم و هراس تمام داشت، و سلطان ابراهیم را نوکر و خانه زاد خود می پنداشت، در شبی از لشکر خود بر آمده، تنها بلشکر سلطان ابراهیم رفت. و سلطان ابراهیم بواسطه عدم اصالت، و کفران نعمت لوازم مهمانداری و خدمتگاری بتقدیم نرسانیده، از بد سلوکی او، سلطان محمود آنجا هم قرار نگرفته، بقنوج آمد. و شاهزاده هریوی را، که از جانب شرقیه، حاکم قنوج بود بدر کرده قنوج را متصرف شد. اقبالخان

بجانب دهلی رفت، و سلطان ابراهیم نیز بچونپور مراجعت نمود. مردم قنوج از وضع و شریف با محمود شاه پیوستند. و غلامان و سائر متعلقان او، که متفرق شده بودند، از هرجا رسیدند و او هم بر قنوج قانع شد.

در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه، اقبالخان بجانب گوالیار عزیمت کرد. و قلعه گوالیار را که در زمان ورود عساکر صاحبقرانی از تصرف سلاطین دهلی برآمده، بدست رای برسنگه افتاده بود؛ و بعد از فوت او، بیرم دیو پسر او متصرف شده بود؛ محاصره کرد، و چون قلعه در غایت استحکام بود، فتح نشد. ولایت گوالیار را خراب کرده، بدیو دهلی آمد. سال دیگر باز بر سر گوالیار رفت بیرم دیو استقبال نموده، در ظاهر قلعه دهولپور جنگ کرده، شکست یافته بقلعه در آمد. چون شب در آمد، قلعه دهولپور را خالی گذاشته، بجانب گوالیار رفت. اقبالخان تا قلعه گوالیار تعاقب نموده، و لوازم غارت و تاراج بتقدیم رسانیده، بدیو دهلی آمد.

و در سنه سنه و ثمانمائه خبر رسید، که تازار خان پسر ظفر خان حاکم گجرات پدر خود را، از امارت و حکومت معزول ساخته، خود را ناصر الدین محمد شاه خطاب کرد.

و در سنه سبع و ثمانمائه اقبالخان جهت تسخیر زمینداران ولایت اناوه سوار شده؛ و رای سرور، و رای گوالیار، و رای جالهار، و دیگر رایان در اناوه متحصن شده، چهار ماه محاصره کردند. و در آخر بقرار فرستادن هر ساله چهار زنجیر فیل و مبلغی که رای گوالیار بحاکم دهلی میفرستاد صلح نمود. اقبالخان در ماه شوال مذکور، بقنوج رفته، سلطان محمود را محاصره نمود؛ و هر چند جنگ انداخت، سودمند نیامد؛ و بیمقصد مراجعت کرد. و در ماه محرم سنه ثمان و ثمانمائه اقبالخان بجانب سامانه عزیمت

نمود . بهرامخان ترک بچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود ، از ترس اقبالخان جای خود را گذاشته بکوه بد هفور رفت . اقبالخان تعاقب نموده ، نزدیک دره آن کوه فرود آمد . بعد از چند روز شیخ علم الدین نبیره شیخ جلال بخاری در میان آمد و صلح داد . اقبالخان بهرامخان را ، همراه گرفته ، بجانب ملتان رفت . وقتی که بتلوندی رسید ، رای داؤد ، و کمال ملین ، و رای بهو پسر رای خلجین بهتی را بدست آورده مقید ساخت . و روز سیوم از صلح عهد شکسته بهرامخان را پوست کفند ، و چون بکنار آب دهنده ، قریب اجودهن فرود آمد ، خضر خان از دیدالپور بعزم جنگ و پیکار بمقابله آمده در نوزدهم جمادی الاول سنه مذکور مصاف شد ، و اقبالخان در حمله اول ، بر دست لشکریان خضر خان گرفتار شده ، بقتل رسید ، و نتیجه حرام نمکی و عهد شکنی بزودی بروزگار او عائد گشت . • بیت •

بنقص عهد دلیری مکن ، که چرخ فلک
نتیجه عملت زود در کنار نهاد .

چون این خبر بدشلی رسید ، دولتخان ، و اختیار خان ، و امرا که آنجا بودند ، محمود شاه را از فوج طلبیدند . در ماه جمادی الآخر ، در سنه مذکور ، محمود شاه بدشلی آمده ، بر تخت سلطنت نشست . و اهل و عیال و خویش و تبار اقبالخان را از دهللی بر آورده ، بکول فرستاد ، و بهیچکدام آزاری نرسانید . و فوج داری ، میان دوآب را ، بدولتخان تفویض نموده ، فیروزآباد را باختیار خلی سپرد . و درینوقت اقلیم خان و بهادر زاهر هر دو دو فیل پینکش گذرانیده ، ملازمت کردند .

سلطان محمود ، بعد از حصول مقصود و کامیاب شدن ، بجهت انتقام ، در سنه تسع و ثمانمانه ، بجانب جوپور لوای عزیمت بر افراخت . و دولتخانرا با لشکر گران ، بجانب سامانه بر سر بیرمخان ترکبچه ، که بعد از

کشته شدن بهرامخان سامانه را متصرف شده بود فرستاد. و چون محمود شاه بقنوج قریب رسید، سلطان ابراهیم از چونپور، بمقابله آمده، در کنار آب گنگ، هر دو لشکر در برابر هم فرود آمدند. و تا چند روز، معرکه جدال و قتال گرم گردید. در آخر بسعی امرا بصلح قرار گرفت. و هر یک بجای خود رفتند.

سلطان ابراهیم بعد از مراجعت بگمان آنکه، اکثر امرا و لشکریان سلطان محمود درینوقت متفرق شده باشند وقت فرصت پنداشته، بقنوج آمد. ملک محمود ترمیتی، که از جاذب سلطان محمود حاکم قنوج بود، متحصن شده، تا چهار ماه معاربه کرد. چون از مدد و کومک سلطان محمود مایوس شد، امان خواسته، سلطان ابراهیم را دیده، قنوج سپرد. سلطان ابراهیم قنوج را حواله اختیار خان، نبیره ملک دولتیار کنبله کرد؛ و برسات را همانجا گذراند.

و در سنه عشر و ثمانائة، نصرت خان کرک انداز، و تاتار خان، پسر سارنگ خان، و ملک مرجبا، غلام اقبال خان از محمود شاه جدا شده بسطان ابراهیم پیوستند. سلطان ابراهیم، از اینجا به سنبل آمد. اسد خان لودی که گماشته سلطان محمود بود، بعد از در روز، قلعه سنبل را بصلح داد. سلطان ابراهیم ازبجارا بتاتار خان حواله کرده، متوجه دهلی شد. چون کنار آب جون رسید، و خواست که از آب بگذرد، خبر رسید، که ظفر خان حاکم گجرات، بلاد مالوه را فتح کرده؛ الپ خان پسر دلور خان، که مخاطب به سلطان هوشنگ بود، بر دست او اسیر شد. بمجرد این خبر مراجعت نموده، خود را بچونپور رسانید.

و در ماه ذیقعده سنه مذکور، سلطان محمود بر سر ملک مرجبا، که از جاذب سلطان ابراهیم، حاکم قصبه برن شده بود رفت؛ مرجبا از قلعه

بر آمده، مقابل شد؛ و بعمله اول شکست خورده، بقلعه در آمد. لشکر محمود شاه، هم از پی او بقلعه در آمدند؛ مهرباناً کشته شد، و محمود شاه بجانب سنبل رفت. تاتار خان جنگ ناکرده سنبل را گذاشته، بقنوج گریخت. و محمود شاه اسد خان لودی را، در سنبل گذاشته، در دهلی آمد.

بقاریم پنجم ماه رجب سنه تسع و ثمانمائه میلن دولتخان و بیرمخان ترکیچه، در دو گروهی سامانه مصاد شد. بیرمخان شکست یافته، بسر هند در آمده، متحصن گشت. و در آخر امان خواسته دولتخانرا دید. و چون بیرمخان، پیش ازین با خضر خان بیعت کرده بود، و نقض عهد نمود؛ خضر خان جمعیت نموده، بر سر دولتخان رفت. دولت خان تاب مقابله نیاورده، از آب جون گذشت. و تمامی امرا که بدولتخان پیوسته بودند، ازو جدا شده، پیش خضر خان آمدند. حصار فیروزه را بقوام خان داد؛ سامانه و سفام را از بیرمخان گرفته، حواله زبرکخان کرد. و سر هند را، با چند پرگنه دیگر، به بیرمخان سپرد. و خود بجانب فتح پور مراجعت نمود. و درینوقت، در تصرف محمود شاه میان دو آب، و رهنک ماند.

و پس در سنه احدی عشر و ثمانمائه، سلطان محمود بر سر قوام خان رفت. و او در حصار فیروزه متحصن شد. و بعد از چند روز، پسر خود را، با پیشکش بسیار، بخدمت سلطان فرستاده، عذر خواست. و سلطان مراجعت کرده، دهلی رفت. خضر خان اینخبر را شنیده، به فتحاباد آمد؛ و مردم فتحاباد که بمحمود شاه پیوسته بودند، آنها را ایدا کرده، ملک تحفه را تعیین نمود، که میان دو آب و دهاترت را، که در تصرف سلطان بود، بتازد. فتح خان از دهاترت کوچ کرده، بجانب میان دو آب رفت. بعضی مردم که بددهاترت مانده بودند، اسیر شدند. خضر خان از رهنک، بددهلی

آمد. محمود شاه، در فیروزآباد در آمده، مضبوط شد. و او چند روز، حصار فیروزآباد را، محاصره کرده، بيمزاد مراجعت نموده، به فتحپور رفت.

و در سنه اثنی و عشر و ثمانمائه، بيمرغغان با خضر خان مخالفت نموده، پيش دولتخان رفت. و اهل و عيال خود را بکوه فرستاد. خضر خان تعاقب او نموده چون بکنار آب جون رسيد بيمرغغان پشيمان شده؛ از زوی عاجز باز بخدمت خضر خان آمد؛ و پرگفتي که سابقاً بجاگير او بود، مقرر گشت. خضر خان باز گشته بفتح پور آمد.

در سنه ثلث عشر و ثمانمائه خضر خان بر سر ملک ادریس که، از جانب محمود شاه، حاکم رهنک بود رفت. و ملک ادریس در قلعه رهنک متحصن شده، تا ششماه، جنگ قائم داشت؛ آخر عاجز شده، پسر خود را بگرو فرستاد، و مبلغها پيشکش نموده بیعت کرد. خضر خان از راه سامانه بفتح پور رفت. بعد از برگشتن خضر خان، محمود شاه جانب کیتهل شکار کرده، باز بدهلي آمد. و باین حال، بلهو و طرب مشغول شد.

و در سنه اربع عشر و ثمانمائه، خضر خان جانب رهنک، که از جمله ولایت محمود شاه بود، عزیمت نمود. ملک ادریس، و مبارز خان برادر او، استقبال نموده، در هانسی ملازمت نمودند. ایشانرا بعزایت و التفات گرامی داشته، خوشدل ساخت. بعد ازان قصبه ناز نول را، که در تصرف اقلیم خان، و بهادر ناهر بود، تراج کرده، بدهلي آمد. و حصار سیری را محاصره نمود. محمود شاه متحصن گشته، حرکت المدبوحی میکرد، و اختیار خان، که از جانب محمود شاه حاکم فیروزآباد بود، بخدمت خضر خان پیوست. خضر خان از پيش دروازه حصار سیری کوچ کرده، بکوشک فیروزآباد نزول نمود. قصبات میلن دواب، و حوالی شهر را متصرف شد. بواسطه تنگی غله و علف، ترک محاصره داده، از راه پانی پت،

در سنه خمس عشر و ثمانمائه بفتحپور آمد. و در ماه رجب سنه مذکور، محمود شاه جانب کیتهل بقصد شکار حرکت نموده، بدهلی مراجعت نمود. و در اثناء راه، در ماه ذیقعدة سنه مذکور بیمار شده، همدران ماه فوت کرد. و از آن تاریخ سلطنت از سلسله فیروز شاهي منقطع شد. بادشاهي سلطان محمود شاه بن سلطان محمد شاه، بن فیروز شاه که بجز نامی نبود، بیست سال و دو ماه امتداد یافت.

بعد از آن دو ماه، در دهلی خلل بود. امرای سلطان محمود شاه، با دولتخان بیعت نمودند. ملک ادیس، و مبارز خان، از خضر خان برگشته، بدولت خان پیوستند. درین سال خضر خان در فتحپور گذرانید. در ماه محرم سنه سه عشر و ثمانمائه، دولتخان بجانب کیتهل سوار شد. رای نرسنگه و رایان دیگر آمده، ملازمت نمودند. و چون بقصبه پتیالی رسید، مهابتخان بدارونی نیز بخدمت رسید. درین اثنا خبر رسید، که سلطان ابراهیم شرقی، قادر خان، پسر محمود خان را، در کالپی محاصره کرده است. و دولتخان انقدر جمعیت نداشت، که با سلطان ابراهیم مقاومت تواند نمود، مراجعت کرده، بدهلی آمد. و در ماه رمضان سنه مذکور، خضر خان متوجه دهلی شد. چون بعصا فیروزه رسید، امرای آندیار، بخدمت آمده، داخل دولتخواهان شدند. ملک ادیس در قلعه رهنک متحصن شده ماند. خضر خان هیچ متعرض او نشد. و از آنجا گذشته بمیوات رفت. جلال خان، برادر زاده بهادر زاهر، در آنجا بخدمت رسید. و از آنجا بقصبه سنبل رفت. و غارت و تاراج نموده، در ماه ذیحجه سنه مذکور، باز بدهلی رفته، پیش دروازه سیری نزل نمود. و دولتخان تا چهار ماه قلعه داری کرد. آخر ملک یونان و سایر دولتخواهان خضر خانی بعصا تدبیر، دروازه تهخانه را گرفتند؛ و دولتخان چون کار از دست

رفته دید، بالضرورت امان خواسته، خضر خانرا دید. دولتخانرا حواله قوام خان نمود. و فرمود، که در خصار فیروزه، در حبس نگاهدارند. و اینواقعه در ماه ربیع الاول سنه سته و عشر و ثمانمائه روز او •

ذکر وایات اعلیٰ خضر خان پسر ملک سلیمان

نقل ست که ملک مروان دولت که از امراء سلطان فیروز شاه بود، ملک سلیمان پدر خضر خان را در حال طفولیت، فرزند گفته، پرورده بود. و بصحت رسیده، که روزی ملک مروان دولت امیر جلال بخاری قدس سره را مهمانی کرد. و در وقت طعام کشیدن، بفرموده ملک مروان دولت، ملک سلیمان بدست شستن اهل مجلس قیام می نمود. سید جلال فرمود، که این جوان سید زاده را، این خدمت لائق نیست. و از سخن امیر سید جلال تصدیق نسب او نمودند. خضر خان جوانی بود، صالح، صادق القول، پسندیده اطوار، صاحب اخلاق و پاکیزگی طینت، و بزرگی حال او، دلیل بزرگی نسب او بود. • بیت •

اگرچه از حسب آمد افعال نیک، ولی

ستودگی شیم از جلالت نسبت

القصة در زمان سلطان فیروز شاه، ملتان را ملک مروان دولت داشت. و بعد از فوت او ملک شیم متصرف شده، در اندک زمانی در گذشت. سلطان فیروز شاه ملتان را، بطحضر خان داد. و ازان باز خضر خان از امراء کبار شد، پیش از آنکه دهلی را متصرف شود، جنگهای عظیم کرده، فتحصهای بزرگ از دست او بر آمد، چنانکه گذشت. و بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول، سنه سبع عشر و ثمانمائه، دهلی را متصرف شد. باوجود استعداد سلطنت، و اسباب ملکداری، اسم بادشاهی بر خود اطلاق نمیکرد، و بر

اعلیٰ مخاطب بود. و سکه و خطبه در ابتدا بنام امیر تیمور، و در آخر بنام میرزا شاهرخ مقرر داشت. و در آخر، خطبه بنام خضر خان هم میبردند، و دعا میکردند. و ملک نصفه را تاج الملک خطاب کرده وزیر ساخت. سید سالم را سهارن پور عطا کرد؛ و ملک عبد الرحیم پسر خوانده سلیمانرا علاء الملک خطاب داده ملتان و فتحپور حواله نمود. ملک سرور را شصنه شهر ساخت. ملک خیر الدین خانی را عارض ممالک نمود. و ملک کالو را شصنه فیل، و ملک داؤد خدمت دبیری یافت. اختیار خان را بمیان دراب تعیین کرد. و از خانه زادان سلطان محمود شاه، هرکه وظیفه و انداز داشت، بحال خود مقرر فرموده، بجایگزین ایشان رخصت کرد.

و هم در سنه مذکور تاج الملک را، با لشکر گران بجانب بداون، و کهنر فرستاد. تا متمردان آن ولایت را گوشمال داده، رعیت سازد. تاج الملک از آب جون و گنگ گذشته بولایت کهنر در آمده، زمینداران آندیار را، گوشمال بسزا فرمود. رای هرسنگه گریخته، در دره آنوله در آمد. و چون کار برو تفک شد، از زوی عجز مال گذاری نموده، رعیتی اختیار کرد. بهایت خان حاکم بداون نیز آمده، ملازمت نمود. از آنجا بکنار آب زهب گرفته، بکدر سرگردواری رسید. و از آب گنگ گذشته، کانران کهور که الان بشمس آباد اشتهار دارد و کفله را اقدام داده، از راه قصبه سکیت بقصبه بادهم رفت. حسن خان حاکم را پری، و خمزه برادر او، آمده دیدند. و رای سر نیز مطیع و منقاد شده، بخدمت رسید. راجه گوالیل و ربی و چندوار نیز مالگذاری کردند. و قصبه جلیسر را، از دست رچپوتل چندوار بر آورده، بمسلمانان قدیمی آن قصبه داده، شقدار تعیین نمود. و از آنجا بولایت گوالیل در آمده، غارت و تاراج کرد. و آنچه مقرزی هرساله بود، از رای گوالیل گرفته، از آنجا بچندوار رفت. و از نرسنگه

زمیندار کهنه و بیقالی، مال گرفته، نزدیک چندوار از آب جون گذشته،
 بدھلی آمد.

و در ماه جمادی الاول سنه مذکور، خبر رسید که جماعت ترکان، از
 قوم برمسخان ترکبچه، ملک سدهو ناهرا، که از جانب شاهزاده مبارک خان
 حاکم سر هند بود، بغدر کشته، قلعه سر هند را متصرف شدند. خضر خان
 زیبرک خان را، با لشکر گران، بر سر ایشان تعیین کرد. و ترکان از آب ستند
 گذشته، بکوه در آمدند. زیبرک خان تعاقب کرده، بکوه در آمد. و تا دو ماه
 تردد نموده، بی حصول مقصود، مراجعت کرد.

و در ماه رجب سنه مذکوره، خبر آمد، که سلطان احمد گجراتی
 قلعه ناگور را محاصره نموده است. خضر خان جهت تسکین این فتنه، از
 راه توده بجانب ناگور عزیمت نمود. سلطان احمد جنگ نا کرده بولایت
 خود مراجعت کرد. خضر خان برگشته، بشهر نو عروس جهان، که از
 نفاهای سلطان علاء الدین خلجی بود، رفت. الیاس حاکم آنشهر آمده
 دید. مفسدان آندیار را گوشمال داده، متوجه گوالیار شد. چون گرفتن قلعه
 دشوار بود، مال مقرری از رای گوالیار گرفته، به بیانه رفت. و از شمس
 خان ار حدسی، حاکم بیانه نیز باج گرفته بدھلی آمد.

و در سنه عشرین و ثمانمانه خبر بغی طوغلن، و بعضی ترکان، که
 ملک سدهورا کشته بودند رسید. زیبرکخان حاکم سامانه بر سر ایشان تعیین
 شد، چون بسامانه قریب شد، باغیان قلعه سر هند را گذاشته، بجانب
 کوه رفتند. ملک کمال بدھن، که در قلعه بود، نجات یافته بخدمت رسید.
 زیبرکخان مخالفان را تعاقب کرده، بقصبه پاپل رسید. طوغلن که صاحب
 ترکان بود، انقیاد نموده، پیشکش قبول کرده، پسر خود را بگرد داد، و ترکان

کشتننده ملک سدهورا از خود جدا کرد. زیرک خان بجانب سامانه مراجعت نموده، مال و پسر او را، بخدمت خضر خان فرستاد.

و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه، خضر خان تاج الملک را بر سر هرسنگه راجه کیتهر فرستاد. و چون لشکر از آب گنگ گذشت، هرسنگه ولایت را خالی کرده، در جنگل آنوله در آمد؛ و در پناه جنگل پاره تلاش نموده بهزیمت رفت؛ اسب و سلاح و سایر اسباب او بدست افتاد؛ و افواج ناکوه کمرون تعاقب نموده، غنیمت بسیار بدست آورده، روز پنجم بلشکر ملحق شد. و بعد ازان تاج الملک، از راه بداون، بکنار آب گنگ آمد و از گذر بجلانه عبور نمود. و مهابتخان حاکم بداون را، رخصت کرده، باثاوه آمد. رای سر در اثاوه متحصن شد. تاج الملک ولایت اثاوه را تاراج نموده، آخر بصلح قرار داده در ماه ربیع الاخر سنه مذکور، بشهر مراجعت کرد. و هم در سنه مذکور خضر خان جهت تنبیه مفسدان، و متمردان کیتهر عزیمت نموده، اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده، از آب رهب گذشته سنبیل را خراب کرده، در ماه ذیقعدة سنه مذکوره، بطرف بداون حرکت کرده، نزدیک پتیالی از آب گنگ گذشت. و ازین رهگذر هراس در دل مهابتخان راه یافت، به بداون رفت؛ و در ذیقعدة سنه مذکور در قلعه بداون متحصن گشت، و ششماه بمحاربه و مجادله گذشت. درین اثنا بعضی از امراء مثل قوام خان، و اختیار خان، و سایر خانه زادان معمود شاه، که از دولت خان جدا شده، بخضر خان پیوسته بودند، غدر اندیشیدند. خضر خان ازینمعنی آگاهی یافته، محاصره قلعه را گذاشته، بجانب دهلی برگشت. و هم در اثنا راه، بر کنار آب گنگ در بستم جمادی الاول، سنه عشرین و ثمانمائه، قوام خان، و اختیار خان، و خانه زادان معمود شاهی، و سایر لعل غدر و مکر را بقتل رسانیده، بدهلی آمد.

و بعد از چند روز، خبر رسید، که شخصی را خیال فتنه در سر افتاده، خود را سارنگ خان نام کرده، در کوه بجواره جمعیت می نماید، ملک سلطان شه بهرام لودی را، سرهند داده، بر سر او تعیین فرمود. و او در ماه رجب سنه مذکور بسرهند رسید و سارنگ از کوه بر آمده، تا آب ستلد آمد، و مردم رو پر بدو پیوستند. و در حوالی سرهند محاربه دست داد. سارنگ هزیمت یافته، بجانب قصبه لهوری از توابع سرهند رفت. خواجه علی اندرانی با جمعیت خود آمده، سلطان شه را دید، و زبیرک خان حاکم سامانه، و طوغان ترکبچه حاکم جلندهر جهت مدد سلطان شه، بسرهند آمدند سارنگ برگشته بروپر رفت، و چون لشکر تا روپر تعاقب نمود، سارنگ گریخته بکوه در آمد، و لشکر همانجا مقام کرد. و درینحال ملک خیر الدین نیز با فوجی عظیم، که بر سر سارنگ تعیین شده بود، در ماه رمضان سنه مذکور، بروپر رسید. و چند گاه در حوالی کوه بسر بردند. و چون جمعیت سارنگ پراکنده شد، او با معدودی چند در کوه مخفی گشت. و لشکر مراجعت نمود، و ملک خیر الدین بجانب شهر رو نهاد، و زبیرک خان بسامانه آمد. سلطان شه با جماعت کومکي در تهانه روپر ماند. درینوقت سارنگ از کوه بر آمده در محرم سنه ثلث و عشرین و ثمانمانه، با طوغان پیوست، و طوغان او را بغدر بکشت. و درین مدت خضرخان در شهر آرام گرفته، تاج الملک را، جهت تسخیر زمینداران اثاره و آن نواحی، تعیین فرمود. و از راه برن بکول رفته، مفسدان آندیار را، نابود ساخت. و موضع دهلی را، که جای محکم بود، غارت نموده، باثاره رفت. رای سر در اثاره منتحص گشته، آخر در صلح در آمده، خراج مقرری قبول نمود. تاج الملک بچندوار، رفته او را تاراج و غارت داد. از انجا رفته، از رای هرسنگه خراج گرفته، بشهر مراجعت نمود. در ماه رجب سنه مذکور خبر رسید، که

طوغان ترکیچه باز مخالفت نموده قلعه سرهند را محاصره کرده، تا سرحد منصور پور و پایل تاخته است، خضر خان خیرالدین را بر سر او تعیین فرمود؛ او به سامانه رسیده، باتفاق زیرک خان، تعاقب طوغان نمود. طوغان نزدیک لدهیانه از آب ستلذ گذشته، بولایت جسرته کهور در آمد. و محال جاگیر او بر زیرک خان مقرر شد، و ملک خیرالدین دهلی مراجعت کرد.

خضر خان در سنه اربع و عشرين و ثمانمانه، جهت تسخیر متمردان میوات، پای عزیمت در رکاب جلالت نهاد. بعضی ازان متمردان در قلعه کوتله بهادر ناهر متحصن شدند؛ و بعضی آمده دیدند. و چون قلعه را محاصره نمود، میواتیان مقابله نموده، در حمله اول گریختند، و کوتله فتح شد؛ و میواتیان بکوه رفتند. خضر خان قلعه را خراب کرده، جاذب گوالیار رفت و در هشتم ماه محرم سنه مذکور تاج الملک فوت کرد. و سکندر پسر بزرگ او وزیر شد؛ و ملک الشرق خطاب یافت. چون راجه گوالیار متحصن شد، و ولایت او بتاراج رفت. ازو نیز خراج گرفته، بجاذب اناوه آمد. رای سر فوت کرده بود، پسر او طاعت کرده مالگذاری قبول نمود. درینحال خضر خان بیمار شد، و بجاذب دهلی مراجعت نمود. و در هفدهم ماه جمادی اول سنه اربع و عشرين و ثمانمانه، برحمت حق پیوست. مدت سلطنت او هفت سال و دو ماه و دو روز بود. خیرات و مبرات بسیار از وی در وجود آمد. و جمعی در فترات صاحبقرانی خانمان و بی سرو سامان گشته بودند، در ایام دولت او، مرفه الحال و صاحب جمعیت شدند.

ذکر سلطان مبارکشاه بن رایات اعلیٰ خضر خان

چون مرض خضر خان غالب شد، پیش از فوت، سه روز، مبارکظانرا و نیمه گردانید. و مبارکظان، بعد از یک روز از فوت خضر خان، باتفاق

امرا بر تخت سلطنت جلوس فرموده، بسططان مبارکشاه ملقب گشت. در زمان، خضرخان هرکس از امرا، و ملوک و اکبر و ایمه که از پرگنه و ده، وظیفه و ادراک داشتند، همه را بدستور سابق مقرر داشته، بعضی را اضافه نمود. فیروز آباد هانسی را، از ملک رجب نادره تغیر داده، بملک بده برادرزاده خود داد، و عوض آن دیبالپور را بملک رجب مقرر کرد.

و درینوقت خبر بغی شیخا کهوکهو و طوغان رئیس رسید و سبب بغی شیخا این بود، که در ماه جمادی الاول سنه ثلث و عشرين و ثمانمائه، سلطانعلی بادشاه کشمیر بنهته آمده بود، وقت مراجعت از نهته؛ شیخا سر راه گرفته، جنگ کرد. چون لشکر سلطانعلی متفرق بود، هزیمت یافته بر دست شیخا اسیر شد، و شیخا را از غنیمت بسیار، و کثرت مال خلیل دماغ شده، سر بغی بر آورده، اراده گرفتن دهلی و سلطنت هندوستان نموده پرگنات نواحی را بنیاد تاخت و تاج نمود. و از آب ستلد گذشته تلوندی رای کمال مئین را، غارت کرد. رای فیروز زمیدار آنجا گریخته بجانب جون رفت. شیخا بقصبه لودهیانه آمده، تا سرحد روپر بتاخت. و بعد از آب ستلد گذشته، قلعه جالندهر را محاصره کرد. زیرکخان حاکم آنجا، متحصن شده، مجادله نمود. شیخا از در صلح در آمده، قرار داد، که قلعه جالندهر را خالی کرده، بطوغان سپارد و پسر طوغان را، بخدمت مبارک شاه فرستد. و شیخا نیز، پیشکش لایق ارسال نماید. بتاریخ دویم جمادی الاخر سنه اربع و عشرين و ثمانمائه، زیرک خان از حصار جالندهر بر آمد. به گروهی از لشکر شیخا، کنار آب مئین فرود آمد. و روز دویم شیخا نقض عهد نموده، بر سر زیرک خان رفت، او را دستگیر کرده، مجدداً لوامی مخالفت بر افراخت، و از آب ستلد گذشته، بلدهیانه آمد. و بهتم ماه جمادی الاخر سنه مذکور بسر هند رسید. سلطان شد لودی حاکم سر هند

منحصن شد. چون موسم برسات رسیده بود، شیخا هر چند سعی کرد، قلعه فتح نشد.

و سلطان مبارک شاه، در ماه رجب سنه مذکور، باوجود برسات، از شهر برآمده، عزیمت سرهند نمود. و چون نزدیک سامانه رسید، شیخا جانب لدهیانه رفت. زیرا که خان در سامانه بسططان مبارک شاه پیوست. سلطان از سامانه بلدهیانه آمد. شیخا از اب ستل گذشته، در آن طرف آب در مقابل لشکر فرود آمد. چون آب کلان بود، و کشیتهای تمام بدست شیخا افتاده بود، مبارک شاه از آب نتوانست گذشت؛ و تا چهل روز، طرفین را مقابله بود. چون سپید طلوع کرد، و آب کم شد، مبارکشاه کنار آب گرفته، جانب قبول پور روان شد. شیخا نیز کنار آب گرفته، هر روز مقابل لشکر مبارک شاه فرود می آمد؛ تا در یازدهم ماه شوال سنه مذکور، سلطان مبارکشاه ملک سکندر تعصفه، و وزیر خان و محمود حسن، و ملک کالو، و امراء دیگر را با لشکر کثیر، و شش زنجیر فیل، بالای آب فرستاد، که پایاب یافته، از آب گذشتند. و سلطان نیز از پی بنیاد گذشتن کرد. شیخا تاب مقاومت نیاورده، بجانب جالندهر گریخت؛ خیلی از اسباب و حشم او، غنیمت نصیب لشکر سلطان شد؛ و لشکر، سوار و پیاده، بسیار بقتل رسید. لشکر سلطان تا آب چناب، تعاقب شیخا کردند. شیخا از آب گذشته، بکوه در آمد. رای بهیم راجه جمون، بخدمت سلطان آمده لشکر را سر کرده از آب چناب گذرانید. و به تپیکه که محکم ترین جاهلی شیخا بود برده، تپیکه را خراب کرد. و بعضی مردم شیخا، که در کوه پراکنده بودند اسیر ساخته، سالم و غنیم، در ماه محرم سنه خمس و عشرين و ثمانمانه، بلاهور آمد. لاهور خراب مطلق شده بود. تا ایگماه توقف نموده، تعمیر قلعه و دروازهها مشغول شد. چون قلعه تمام شد، و اکثر

خلایق آمده بجای خود ساکن گشتند، لاهور را بملک محمود حسن سپرد؛ دو هزار سوار باو گذاشت، و سرانجام قلعه داری، کما یفنی داده، بدھلی مراجعت نمود.

در ماه جمادی الآخر سنه مذکور، شیخا کھو کھر باتفاق زمینداران، سوار و پیاده بسیار جمع ساخته، بفیاد متذہ و فساد کرده، بلاهور آمده، نزدیک مزار سید حسین زینجانی قدس سرہ فرود آمد. و در یازدهم ماه جمادی الآخر، سنه مذکور بر قلعه خام لاهور جنگ انداخت؛ و مرہم بسیار بکشتن داد. و در بست و یکم شهر مذکور، بجمعیت تمام بجنگ قلعه انجام ازحام نمود و کاری نساخته، چند کوه عقب نشست؛ تا یکماه و پنج روز جنگ می انداخت، و کاری نمیساخت. و چون شیخا را کارزار پیش فرست بجانب کلانور برگشت، و بارای بهیم کہ جهت مدد ملک محمود حسن بکلانور آمده بود، مقابله نمود. و در ماه رمضان سنه مذکور صلح شد؛ و شیخا جانب آب بیاض رفت. درینوقت، ملک سکندر تحفه با لشکری کہ از جانب مبارک شاه، بمدد ملک محمود حسن تعیین شده بود بگذر پوهی رسید. شیخا را قوت جنگ نماند، و پرتل خود را پیش کرده، از آب راوی و چناب گذرانیده، بکوه در آمد. ملک سکندر از گذر پوهی، از آب بیاض گذشته، درازدهم ماه شوال سنه مذکور بلاهور آمد. ملک محمود استقبال نموده، مقدم او را گرامی داشت. ملک رجب حاکم دیبالپور، و ملک سلطان شہ حاکم سرھند، و زای فیروز میئن و زمینداران قبل ازین بملک سکندر پیوسته بودند. لشکر مذکور، آب راوی گرفته، جانب کلانور رفت. و چون بسرحد جمون رسید، رای بهیم نیز، بایشان ملحق شده، لوازم خدمت بتقدیم رسانید. طائفہ کھو کھران کہ از شیخا جدا شده مانده بودند، آنها را تراج کرده، بجانب لاهور مراجعت نمود. درین اثنا ملک محمود

بعوجب فرمان سلطان مبارک شاه، بجالندهر رفته، سامان خود نموده،
 بدھلی رفت؛ و ملک سکندر بلاهور آمد. همدریذوقت منصب وزارت،
 از انتقال ملک سکندر، بسرور الملک قرار گرفت.

در سنه سته و عشرین و ثمانمائه سلطان مبارک شاه، از آب گنگ
 گذشته، جهت تسخیر کفار و متمردان آن دیار، عزیمت نمود. و در ماه
 محرم سنه مذکور، بولایت کیتھر در آمده، باز یافت خراج کرده، بعضی
 متمردانرا بسزا رسانید. در انجا مہابتخان، حاکم بداون، که از خضر خان
 هراسیده بود، آمده دید. سلطان از آب گنگ گذشته، ولایت راتھور را
 تاخت و تاراج نموده خلق کثیر را اسیر و قتل ساخت. و چند روز کفار
 آب گنگ توقف نموده، در قلعه کنبله ملک مبارز و زیورکخان و کمال خان
 را با لشکر گوان جهت تسخیر راتھور گذاشت. و پسر زای سر، که از خضر
 خان گریخته، کفاره نموده بود، ملک خیر الدین خانی را، بر سر او فرستاد.
 تا ولایت او تاراج کرده، باثاڑه رفت. راجپوتان متحصن شده، محاربه
 نمودند و در آخر از روی عجز، و انکسار، اطاعت و انقیاد نمودند. پسر زای
 سر ملازمت نموده، خراج مقرری او ادا کرد. سلطان مبارکشاه بفتح و نصرت
 مراجعت نموده بدھلی آمد. و درین اثنا ملک محمود حسن بالشکر خود،
 از جالندھر بدھلی آمده، ملازمت نموده، بمنصب بخشیکبری، که دران
 روزگار عوضی لشکر میگفتند، امتیاز یافت.

و در ماه جمادی الاخر، سنه مذکوره میان شیخا و زای بہیم جنگ
 شد، و زای بہیم بقتل رسید. حشم و اسباب او، بدست شیخا افتاد. شیخا
 تقویت بیداه کرده، فواحی دیبالپور و لاهور را تاخت. ملک سکندر
 بعزیمت دفع او، حرکت نموده، از آب چناب گذشت. و کاری نساخته،
 مراجعت کرد. درین اثنا، خبر فوت ملک علاء الدین، پسر علاء الملک،

حاکم ملتان رسید. و نیز خبر رسید که شیخ علی نائب و پسر سورغتمش با لشکر عظیم، از کابل، جهت تاخت ولایت بهکر و سیوستان می آید. سلطان ملک محمود حسن را، با لشکر گران، جهت تسکین فتنه مغول فرموده، از ملتان تا اقصای سنده، ارزانی داشت. چون ملک محمود بملتان رسید، جمیع خلایق و عامه مسلمانان آنجا را، بانعام و نوازش خوشدل ساخته، قلعه ملتان را، که در حادثه مغول خراب شده بود، از سر نو تعمیر کرد. درینوقت فوج مغول نیز برگشت.

درینحال خبر آمد که الپ خان حاکم دهار که بسطان هوشنگ موسوم گشته است، بقصد قلعه گوالیار می آید. مبارکشاه جانب گوالیار عزیمت فرمود. چون بنواحی بیانه رسید، معلوم شد، که امیر خان پسر ارحد خان، حاکم بیانه مبارک خان عموی خود را کشته، و بیانه را خراب ساخته، بالای کوه متحصن شده است. مبارکشاه در دامن کوه نزول نمود. و بعد از رسل و رسائل امیر خان هر ساله تعهد خراج نموده اطاعت بجا آورد. سلطان مبارک شاه از آنجا بگوالیار رفت. الپ خان گذر آب چنبل را، گرفته فرود آمد، بود. مبارکشاه گذر دیگر پیدا کرده، بسرعت از آب گذشت. بعضی امرا که مقدمه لشکر بودند، اطراف لشکر الپ خان را غارت کردند و جمعی کثیر را، اسیر کرده آوردند. چون اسیران مسلمانان بودند، همه را خلاص فرموده، روز دیگر الپخان صلح درمیان آورده، پیشکش لائق فرستاده، جانب دهار مراجعت نمود. مبارکشاه گذر آب چنبل توقف نموده، خراج بر قانون قدیم از زمینداران آندیار گرفت. و در ماه رجب سنه سبع و عشرين و ثمانمائه مراجعت نموده، بدهلی آمد.

در ماه محرم سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه جانب کیتهر حرکت کرد، و نرسنگه زای کیتهر، در گذر آب گنگ آمده، ملازمت نموده، بواسطه

بقایای سه ساله چند روز در قید افتاد. آخر مالی ادا نموده، خلاص شد. سلطان از انجا، از آب گنگ گذشته، مفسدان آنروی آب را مالش داده، مراجعت فرمود. درینحال، خبر تمرد و طغیان میواتیان رسید؛ سلطان بآنطرف نهضت نموده، دست بغارت و تاراج بر آورده، اکثر میوات را خراب کرد. میواتیان ولایت خود را، ویران و خالی کرده، بکوه چهار در آمدند. سلطان بواسطه عسرت غله و علف، و محکمی جا، مراجعت نموده، بدھلی آمد. و امرا را بجایگیرها رخصت کرده، بعیش مشغول شد. و در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه، باز بجانب میوات جهت گوشمال متمردان آندیار سوار شد. جلو و قدر و سائر میواتیان، که بایشان موافقت داشتند، جاهای خود را ویران و خالی کرده، بکوه اندرون متحصن شدند. و چند روز، حرکه المذبوحی نموده، حصار را خالی کرده بکوه الور رفتند. سلطان هر روز جنگ می انداخت؛ و مردم از طرفین کشته میشدند. میواتیان عاجز شده، امان خواستند. قدر آمده ملازمت نموده، در قید افتاد. سلطان ولایت میوات را، تاراج کرده، مراجعت نمود. بعد از چهار ماه و یازده روز، در ماه محرم سنه ثلثین و ثمانمائه، جانب میوات لشکر کشید. متمردان آنجا را مالش داده، به بیانه رفت. محمد خان پسر اوحد خان حاکم بیانه، بالای کوه متحصن شده، تا شانزده روز حرب نمود؛ اکثر مردم او جدا شده، بسطان مبارک شاه پیوستند. چون تاب مقاومتش نماند در ماه ربیع الآخر، سنه مذکور از روی عجز و انکسار، رسن در گلو انداخته، از حصار بر آمده ملازمت نمود، و اسب، و سلاح، و نفائس دیگر، که در قلعه داشت، همه را پیشکش کرد. و مبارکشاه عیال و متعلقان او را، از قلعه بر آورده، بدھلی فرستاد؛ و بیانه را بمقبل خان داده، سیکرپرا که الان نتھپور نام دارد، بملک خیرالدین تحفه سپرده، جانب گوالیار رفت.

رای گوالیار و تهر، و چندواز اطاعت نموده، بر قانون قدیم مالگذاری کردند. و سلطان در ماه جمادنی الاول سنه مذکور، بدھلی آمد. و محال جاگیر ملک محمود حسن را تغیر داد، حصار فیروزه را باو داد. ملتانرا ملک رجب فادریه یافت.

محمد خان با عیال خود گریخته، بمیوات رفت. بعضی مردم او که متفرق شده بودند، باز باو پیوستند. درین اثناء، شنید که ملک احمد مقبل خانی، با لشکر خود، بجانب مہاون رفت، و ملک خیرالدین تحفه را، در قلعه گذاشت؛ و شهر بیانه خالی ست. محمد خان فرصت یافته باعتماد زمینداران بیانه، باندک جمعیت بآنجا رفت؛ و بیشتری از مردم قصبه و ولایت بیانه، باو پیوستند. ملک خیرالدین قلعه داری نتوانست نمود؛ امن خواسته قلعه را سپرده بدھلی آمد. مبارک شاه بیانه را بملک مبارز داد؛ بر سر محمد خان رخصت کرد. محمد خان در قلعه متحصن گشت. ملک مبارز ولایت را متصرف شده، در عمل در آرد. محمد خان جمعی از مختصان خود را در قلعه گذاشته خود جویده بایلغار در خدمت سلطان ابراهیم شرقی رفت. سلطان مبارک شاه ملک مبارز را، بجهت مصلحتی، بخدمت طلب داشته، بنفس نفیس بعزیمت فتح بیانه حرکت فرمود.

در اثناء راه، عرضداشت قادر خان، حاکم کالپی رسید، که سلطان ابراهیم شرقی با لشکرهای آراسته، بقصد کالپی می آید. سلطان مبارک شاه مهم بیانه را، موقوف داشته بمقابلہ سلطان ابراهیم روان شد. درین وقت افواج شرقیه بهوکانورا تاخته، قصد بداون کرده بودند؛ سلطان مبارک شاه آب چون را عبور کرده، موضع جرتوای را، که از مشاہیر مواس بود تاخت؛ و از آنجا باتروای رفت، و محمود حسن را با ده هزار سوار، بر سر

مختص خان، برادر سلطان ابراهیم شرقی، که بر سر اٹاوا آمده بود، فرستاد؛ چون لشکر محمود حسن بلشکر شرقیه رسید، فوج شرقی تاب نیاورد، مراجعت کرده، پیش سلطان خود رفت. و محمود حسن چند روز توقف نموده، بلشکر خود ملحق شد.

سلطان ابراهیم شرقی کنار آب سیاه گرفته، نزدیک برهاناباد از توابع مارهه آمد، مبارکشاه از اترولی کوچ کرد، بقصبه مالی کوه آمد. سلطان شرقی، عظمت و شوکت لشکر مبارکشاه را، معاینه نموده، در ماه جمادی الاول سنه مذکورہ ترک مقابله داد، جانب قصبه را پری روان شد، و از آنجا از آب جون گذشته، به بیاضه رفت؛ و کنار کیتهر مقام ساخت. مبارکشاه نزدیک چندوار از آب جون گذشته، در پنجگروهی لشکر او فرود آمد. لشکریان مبارک شاه، هر روز اطراف لشکر او را تاخته، اسپان و مواشی و مردم را اسیر کرده، می آوردند. تا بست روز صحبت برین نهج بود، تا هفتم ماه جمادی الآخر سنه مذکور، سلطان شرقی، بعزم جنگ و پیکار سوار شد. سلطان مبارک شاه، محمود حسن، و فتح خان بن سلطان مظفر، و زیرکخان، و اسلامخان، و ملک چمن نبیره خانجهان، و ملک کاور شحذه فیلان، و ملک احمد مقبل خان را، مقابل او فرستاد؛ که از نیمروز تا شام، معاربه نمود؛ و در آخر روز، طرفین مراجعت کرده، در برابر هم فرود آمدند. روز دیگر که هفدهم ماه جمادی الآخر باشد، سلطان شرقی کوچ کرده، راه جونپور پیش گرفت. سلطان مبارکشاه از راه هستکانت بگوالیار رفت.

و از رای گوالیار خراج بر قانون قدیم گرفته، بجاناب بیانه مراجعت کرد. محمد خان اوحدی هر چند دست و پا زد، کاری نساخت؛ و چون از مدد سلطان ابراهیم شرقی نیز نا امید گشت، امان خواسته، مبارک

شاه را ملازمت نمود. سلطان قلم عفو بر جرائم او کشیده، امان داد. در
بستم ماه رجب محمد خان از قلعه برآمده، جانب میوات رفت. سلطان
محمود حسن را جهت محافظت قلعه، و ضبط ولایت گذاشته مراجعت
فرموده، یازدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثین و ثمانمائه، بدھلی آمد.
و در ماه شوال سنه مذکوره، سلطان ملک قدر میواتی را، بجهت
آنکه با سلطان ابراهیم شرقی همراه شده بود، گرفته بقتل رسانید. و ملک
سرور را، جهت ضبط ولایت میوات فرستاد. و اکثر مردم آنولایت، مواضع
خود را ویران ساخته، بکوه در آمدند. جلال خان برادر ملک قدر، و احمد
خان، و ملک فخرالدین، و سائر اقربا، در قلعه اندرون جمع شدند؛ و ملک
سرور باج گرفته بجانب شهر مراجعت نمود. و در ماه ذیقعدة، خبر رسید که
جسرت بن شیخا کهوکه، کلانور را محاصره نموده بود؛ و ملک سکندر، حاکم
لاهور، بر سر او رفته، منہزم شده، بلاهور مراجعت نمود؛ و جسرت از آب
بیابا گذشته، متوجه تسخیر قلعه جالندھر شد. و چون بران دست نیافت،
مواضع نواحی را تاخته و اسیر کرده، باز متوجه کلانور شد. سلطان مبارک
شاه زیرک خان حاکم سامانه و اسلام خان امیر سرهند را فرمان فرستاد، که
ملک سکندر را امداد نماید. پیش از رسیدن ایشان، ملک سکندر رای
غالب کلانوری را، با جمعیت او همراه گرفته، تا آب بیابا رفت. و جسرت
مقابلہ نمود و شکست خورده، جانب تهیکه رفت؛ و از قسم غذائیم، هر قدر
که از نواحی جالندھر بدست آورده بود، بدست لشکر ملک سکندر افتاد.
و در ماه محرم سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه، ملک محمود حسن
فدغه ولایت بیابا را، که محمد خان اوحدی بنیاد کرده بود، تسکین داده،
بدھلی آمد. بعد ازان، سلطان مبارکشاه جانب کوهپایه میوات نهضت
فرموده، بمهدورای آمد؛ و روزی چند توقف نمود. جلالخان میواتی، و سائر

میواتیان عاجز شده، تقبل مالگذاری کردند. و بعضی از آنها ملازمت نمودند. و سلطان در ماه شوال سنه مذکور، بدهلی مراجعت فرمود. و درین اثنا، خبر وفات ملک رجب نادره حاکم ملتان رسید، ملک محمود حسن را اعتماد الملک خطاب داده، بملتان فرستاد.

و در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمانه، سلطان جانب گوالیار لشکر کشید، و از راه بیاضه بگوالیار رفت. و فتنه آنولایت را، تسکین داده، جانب هتکانت رفت. رای هتکانت هزیمت یافته، بکوه پایه در آمد. سلطان ولایت او را تاراج کرده، و خلق کثیر را اسیر نموده، ارانججا برابری آمد؛ آنولایت را از پسر حسین خان تغیر داده حواله ملک حمزه کرد. و در ماه رجب سنه مذکوره، مراجعت نمود. و در اثنا راه سید سالم فوت کرد؛ پسر بزرگ او را سالم خن، و پسر دیگر را شجاع الملک خطاب داد؛ و سید سالم مذکور مدت سی سال، در خدمت خضر خان مغفور، داخل امراد کبار بود. و سالها در تبرهنده، خزانه و ذخیره قلعه داری مهیا و جمع ساخته بود. در ماه شوال سنه مذکور، فولاد تورک بچه، بقلعه تبرهنده، در آمده، لوای مخالفت بر او اراخت. مبارکشاه پسران سید سالم را، مقید ساخته، و رای هذو بهتی را، برای تسلی فولاد، و بدست آوردن مال سید سالم به تبرهنده فرستاد. و چون نزدیک به تبرهنده رسید، فولاد حرف صلح در میان آورده، ایشانرا غافل ساخت. روز دیگر ناگاه از قلعه بر آمده، بر لشکر ایشان شبخون زد. ملک یوسف، و رای هذو، از غدر او خبر نداشتند؛ محاربه نموده شکست یافته، بجانب سرستی رفتند؛ و حشم و اسباب ایشان بدست فولاد افتاد؛ و سبب قوت و استیلائی او شد. و سلطان اینخبر شنیده، بجانب تبرهنده عزیمت فرمود؛ امرا و لشکریان از هر طرف بلشکر ملحق شدند. و زمینداران نیز بخدمت مبادرت می نمودند. چون فولاد استعداد تمام

داشت، در قلعه تبرهنده، متحصن شد. سلطان مبارکشاه از راه زیرکخان، و ملک کالو، و اسلام خان، و کمال خانرا بجهت محاصره فرستاد. عماد الملک حاکم ملتانرا، نیز جهت تسکین فتنه فولاد، طلب شد، و در ماه ذی الحججه سنه مذکوره، عماد الملک بسرستی رسیده ملازمت نمود. چون فولاد بر قول عماد الملک اعتماد داشت، اورا جهت تسلی فولاد، بتبرهنده فرستاد. فولاد سخن و حکایت گزافید. بر بغی اصرار نمود. و عماد الملک بی نیل مقصود، بخدمت مبارک شاه آمد.

سلطان در ماه صفر سنه اربع و ثلثین ثمانمائه عماد الملک، را بملتان رخصت داده، خود بجانب دهلی مراجعت کرد. اسلام خان، و کمال خان و رای فیروز مئین را به محاصره تبرهنده گذاشت، عماد الملک به تبرهنده رسیده امرا را در محاصره قلعه سربراه کرده، بملتان رفت. فولاد شش ماه جنگ کرد، و مبلغی را بدست معتمدان خود پیش شیخ علی بیگ بکابل فرستاده استمداد نمود. شیخ علی در ماه جمادی الاول سنه مذکور بجانب تبرهنده روان شد، و چون بده کروهی تبرهنده رسید اسلام خان، و کمال خان، و سائر امرا، ترک محاصره داده، بجاهای خود رفتند. فولاد از قلعه برآمده، ملاقات نموده، مبلغ دو لک تنگه قبول نموده، ادا کرد، شیخ علی عیال و اطفال فولاد را همراه گرفته، مراجعت نمود. و رعیت ولایت جالندهر را اسیر کرده، در ماه رجب سنه مذکور، جانب لاهور رفت. ملک سکندر آنچه هر سال باو میداد، ادا کرده باز گردانید. و از انجا، بتلوازه رفته، در خرابی آن میکوشید و عماد الملک بجهت دفع شیخ علی تا قصبه ظنیه آمد. شیخ علی تاب مقاومت نیاورده، بجانب خطیبپور رفت. درین اثنا حکم رسید، که عماد الملک ظنیه را گذاشته بملتان رود، و در بست و چهارم ماه شعبان سنه مذکوره عماد الملک بجانب ملتان

کوچ کرد. شیخ علی چون مغرور شده بود، نزدیک خطیبپور، از آب راوی گذشته، پرگنات کنار آب جیلیم را، که به پنجاب مشهور است، غارت و تاراج کرده، متوجه ملتان شد. و چون بده کروهی ملتان رسید، عماد الملک سلطان شه لودی را، که عم ملک بهلول لودی باشد، بمقابله او فرستاد. و او دو اثناء راه، بشیخ علی رسیده محاربه نموده، شهادت یافت، و لشکر او پاره گشته شد؛ و پار گریخته بملتان رسید. روز سوم ماه رمضان سنه مذکور، شیخ علی بخیر آباد که قریب ملتان است فرود آمد؛ و در چهارم رمضان، بر دروازه قلعه جنگ انداخت. عماد الملک پیادهای شهر را بیرون کرد، تا لشکر شیخ علی در باغات معطل داشتند. آنروز شیخ علی کاری نساخته، بلشکرگاه خود رفت؛ و روز جمعه بست و هفتم ماه رمضان، باز لوای جنگ برافراخته متوجه قلعه شد؛ و مردم بسیار کشته شدند. و شیخعلی مراجعت نموده، در اردوی خود قرار گرفت. برین طریق تا مدتی هرروز محاربه میشد.

و سلطان مبداک شاه فتح خان بن ظفر خان گجراتی را با امراء نامی مثل زبرک خان، و ملک کلو شحفه فیل و اسلام خان، و ملک یوسف و کمال خان و زای هنو بهتی بمدد عماد الملک فرستاد؛ و در بست و ششم ماه شوال، امرا قریب ملتان رسیدند؛ و روز دیگر با شیخ علی محاربه نموده، غالب آمدند. شیخ علی تاب نیاورده، درون حصاری که گرد لشکر خود بر آورده بود، در آمد و انجا نیز استقامت ننموده، از آب جیلیم عبور نموده، فرار بر قرار اختیار کرد. بیشتری از لشکر او غرق شد و پاره گشته و پاره اسپر گشتند. شیخ علی با معدودی چند، بقصبه شور رفت؛ و اسپ و شتر، و سلاح، و سائر اسباب لشکر او غارت شد. عماد الملک با سائر امراء به تعاقب او بقصبه شور رفت. میر مظفر برادر زاده شیخ علی، در انجا

متحصن شد؛ و شیخ علی با جمعی قلیل، متوجه کابل گشت؛ و امرائیکه بکمک عماد الملک آمده بودند، حسب الحکم بجانب دهلی مراجعت نمودند. مبارک شاه ملتانرا، از عماد الملک تغیر داده، حواله خیرالدین خانسی کرد.

درینوقت شیخا کهوکهپر فرصت یافته، و قوت و مکنت پیدا کرده، بنیاد فتنه و آشوب کرد. و ملک سکندر تحفه، جهت تسکین فتنه او بجانب جالندهر حرکت نمود. شیخا جمعیت نموده، از کوه تهربر آمده، از آب جیلیم و راوی، و بیاه، گذشته نزدیک جالندهر، کنار آب مئین فرون آمد. و ملک سکندر را غافل ساخته بذاکاه بر سر او رفت. ملک سکندر هزیمت یافته، گرفتار گشت. شیخا باستعداد تمام، بلاهور رفته محاصره نمود. سید نجم الدین نائب ملک سکندر و ملک خوشخبر غلام او متحصن شدند؛ و هرروز جنگ می شد. و درین اثنا شیخ علی باز از کابل آمده، حوالی ملتان را تاخته، مردم خطب پور و بیشتری از قریات کنار جهلم را اسیر ساخت. و در هفدهم ماه ربیع اول سنه مذکور بقصبه تلفیه رسید؛ و سکنه آنجا را بقول و عهد بدست آورده، مردم فامی ایشانرا مقید کرد؛ و قلعه را متصرف گشته، بعضی از مسلمانرا کشت، و بعضی را خلاص کرد؛ و انواع خرابی نسبت بحال آن مردم راه یافت. همدران ایام، فولاد ترک بچه، از تبر هفده جمعیت نموده ولایت رای فیروز را تاخت. رای فیروز در جنگ کشته شد. سلطان مبارکشاه حوادث مذکوره را شنیده، در ماه جمادی الاول سنه مذکوره، جانب لاهور و ملتان عزیمت نموده، ملک سرور را مقدمه ساخت. چون ملک سرور بسامانه رسید؛ شیخا کهوکهپر محاصره را گذاشته، بکوه پایه سکر رفته، ملک سکندر را همراه برد. شیخ علی از هراس لشکر سلطان مبارک شاه برگشته جانب بلوت رفت. سلطان

ولایت لاهور را، از ملک الشرق عمادالملک، تغیر داده به نصرت‌خان گرگ انداز داد. اهل و عیال ملک الشرق را، ملک سرور از قلعه لاهور بر آورده، بدھلی فرستاد.

و در ماه ذی الحججه سنه مذکوره، باز شیخا با جمعیت کثیر، از کوه بر آمده، بعضی پرگنات را مزاحمت داده، باز بکوه در آمد. درینوقت سلطان مبارک شاه کذار آب جون نزدیک قصبه پانی پت لشکرگاه ساخته مدتی متوقف بود. عماد الملک را با لشکر آراسته، در ماه رمضان سنه مذکور، جهت تسخیر زمینداران بیانه، و گوالیار فرستاده، بدھلی مراجعت نمود.

در ماه محرم سنه سته و ثلاثین و ثمانمانه، جهت تسکین فتنه ولایت سامانه، نهضت نموده ملک سرور را، سر فولاد ترک بچه فرستاد؛ فولاد متحصن شده مجادله می نمود. و ملک سرور، زیرک خان، و اسلام خان را، با لشکر بسیار بر گرد قلعه تبرهنده گذاشته، خود بخدمت سلطان رفت. سلطان رفتن آنجانب را فسخ کرده، لاهور و جالندھر را، از نصرت خان گرفته، بملک الهداد لودی داد. وقتی که ملک الهداد بولایت جالندھر رسید، شیخا از آب بیاه گذشته، محاصره نمود. ملک الهداد هزیمت یافته بجانب کوه پایه کوهی بجوارا رفت. و فتنه شیخا قوی شدن گرفت.

سلطان در ماه ربیع الاول سنه مذکور، جانب میوات عزیمت نمود؛ و چون بقصبه ناور رسید، جلالخان مواتی با جمعی کثیر در حصار اندرون در آمد. روز دیگر جلال خان فرار نموده، بدر رفت. و غله، و ذخیره حصار بدست سلطان افتاد. سلطان ازجا کوچ کرده، به تجاراه رفته اکثر ولایت را خراب کرد. جلالخان از روی عجز اطاعت نموده، مال بر قانون قدیم ادا نمود. عماد الملک از ولایت بیانه، با جمعیت تمام آمده، ملازمت کرد.

سلطان ملک کمال الدین را، با چندی از امراء جهت ضبط ولایت گوالیار و اثاوت رخصت نموده، در ماه جمادی الاول سنه مذکور، بدھلی آمد.

درین اثنا خبر رسید که شیخ علی بر سر امرا که قلعه تبرهنده را محاصره دارند می آید. سلطان مبارکشاه، لشکری بتقویت امرا فرستاد. درینوقت شیخ علی از شور یاغار کرده، ولایت گذار آب بیاہ را تاخت، و خلق کثیر را، اسیر نموده، جانب لاهور رفت. و ملک یوسف، و ملک اسمعیل که حکام لاهور بودند متحصن شده، سپر ممانعت پیش آوردند، و در محافظت قلعه و شهر مبالغه می نمودند. چون مخالفت اهل شهر معلوم ملک یوسف و ملک اسمعیل شد، فرار برقرار اختیار کرده، بدر رفت؛ و شیخعلی فوجی بتعاقب ایشان فرستاد، تا جمعی را کشتند، و چندی را اسیر کردند؛ و ملک راجا که از مردم اعیان بود از جمله اسیران شد. شیخ علی لاهور را گرفته، داد غارت و تاراج داد؛ و قلعه لاهور را بنیاد تعمیر نهاد، و دو هزار سوار انتخابی، بجهت محافظت شهر گذاشته، متوجه دیبالپور شد. ملک یوسف، که از قلعه لاهور بقلعه دیبالپور پناه برده بود، متحصن شده، استقامت نمود. چون اینخبرها بعماد الملک در تبرهنده رسید، ملک احمد برادر خود را، با جمعی کثیر، بداد ملک یوسف فرستاد. شیخ علی از رسیدن کومک، دیبالپور را وا گذاشته، قصبات میان لاهور و دیبالپور را، متصرف گشت.

و در ماه جمادی الآخر سنه مذکور، که خبر فتنه و فساد شیخعلی بمبارکشاه رسید، متوجه سامانه شده، روز چند انتظار لشکرها برد. چون ملک کمال الدین، و بعضی امرا رسیدند، به تلونسی رفت. عماد الملک، و اسلام خان، که نامزد تبرهنده بودند، آمده ملازمت نمودند. و بدیگر امرا فرمان رفت، که از گرد حصار تبرهنده بر خیزند. خود بتعجیل بگذر بوهی

رفت. شیخ علی رو بگریز نهاده بر گشت. سلطان مبارک شاه که بفواحه دیبالپور رسید، شیخ علی از آب چنگ گذشته بود. سلطان مبارک شاه ملک سکندر تحفه را، که از قید شیخا کهوکه ر خلاص شده بود، شمس الملک خطاب داده، دیبالپور و جالندهر حواله کرده، بتعاقب شیخ علی فرستاد؛ شیخ علی بدر رفته بود. و در قلعه شور مظفر برادر زاده خود را گذاشته، پاره اسباب و اسلحه او، بدست لشکر شمس الملک افتاد. سلطان در برابر تلفه، از آب راوی گذشته، قلعه شور را محاصره نمود. مظفر تا یکماه تلاش نموده، آخر از روی تجزیه در صلاح زده، دختر خود را با پیش کش بسیار بیسر سلطان مبارک شاه داد. و سلطان مراجعت نموده، شمس الملک را، بلاهور فرستاد. و فوجی که از جانب شیخ عالی در لاهور بود، در ماه شوال سنه مذکور همه امان خواسته حصار خالی کردند. شمس الملک حصار را متصرف شد. چون مبارک شاه از مهم شور و لاهور فارغ شد جریده بزیارت مشائخ ملتان رفت، و از انجا بدیبالپور آمد.

چون از عماد الملک بهتری نداشت، ولایت دیبالپور و جالندهر از شمس الملک تغیر داده، بعماد الملک ارزانی داشت. ولایت بیانه که در جاگیر عماد الملک بود، بشمس الملک قرار یافت. و سلطان بدهلی رفت. و چون کار وزارت از سرور الملک متمشی نمیشد، و ملک کمال الدین در همه کارها معتمد بود، مهمات اشراف بعهده او نموده قرار داد که، هر دو باتفاق، بسرانجام مهمات پیام نمایند. چون ملک کمال الدین مرد سنجیده و کاردان بود، مرجع خلائق گشته، در مهمات صاحب اختیار شد. سرور الملک، که از تغیر دیبالپور و جاگیرهای سابق آزده خاطر بود، از روی حسد در مقام نفاق شد و پسران کاکو، و کچو را، که پرورده این خاندان و صاحب خدم و حشم گشته بودند، با خود موافق ساخت. و میران صدر نائب

عرض ممالک، و قضی بجد الصمد خاص حاجب، و مردم دیگر را نیز در مخالفت بجد کرده، فرصتی میجست. درینوقت سلطان مبارکشاه در هفدهم ماه ربیع الاول، سنه سبع و ثلاثین و ثمانمأة در کنار دریای جون شهری بزیاد نهاده مبارکباب نام کرد.

همدران ایام، خبر فتح تبرهنده، و سر فولاد ترکبچه رسید. سلطان مبارک شاه به بهانه شکار بجانب تبرهنده رفت. و در اندک مدت رمینداران آندیار را، مطیع و فرمانبردار ساخته، مراجعت نموده، بشهر مبارک آباد آمد. درینوقت خبر آوردند که میان سلطان ابراهیم شرقی، و سلطان هوشنگ مالوی، بر سرکالیج جنگ میشود. فرامین بطلب امرای اطراف فرستاده در ماه جمادی الاخر سنه مذکور، بجانب کالپی عزیمت کرد و قریب دهلی نزول نموده چند روز بجهت اجتماع لشکر توقف کرد. اتفاقاً روز جمع نهم ماه رجب سنه سبع و ثلاثین و ثمانمأة، سلطان مبارکشاه باهتمام عمارت مبارک آباد میرفت، و بجز محرمان و مخصوصان کسی همراه نبود. سرور الملک که منتظر وقت و فرصت بود، جماعت فدای را، که متفق او بودند، اشارت نمود، تا بیکبار شمشیرها عام کرده، سلطان مبارک شاه را شهید ساختند. ایام سلطنت مبارکشاه سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود *

ذکر محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان

محمد شاه پسر شاهزاده فرید بن خضر خانست. چون مبارک شاه، او را پسر خوانده بود، مولف تاریخ مبارکشاهی، که در زمان او تألیف نموده، او را به پسر مبارکشاه یاد کرده. صاحب تاریخ بهادر شاهلی، او را پسر فرید شاهزاده نوشته است، و چون در دیگر تواریخ نیز، فرزندی مبارکشاه، برو اطلاق شده، درین کتاب نیز، موافق مشهور ایوان کرده شد.

القصة در آخر روز جمعه، که سلطان مبارک شاه بشهادت رسید، سلطان
 محمد شاه، باتفاق امرا و ارکان دولت، بر تخت سلطنت جلوس فرمود.
 و سرور الملک اگرچه بظاهر بیعت نموده بود، اما اسباب سلطنت مثل
 خزانه، و فیلان، و سلاح خانه را در تصرف داشت. سرور الملک، را
 خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد. و ملک الشرق کمال
 الدین در صدر آن بود که از سرور الملک و میران صدر و از سایر حرام خواران
 انتقام خون مبارک شاه بگیرد. روز دویم از جلوس محمد شاه سرور الملک
 چندی از بندگان مبارک شاهی را که، هر کدام صاحب جمعیت بودند،
 بپناه بیعت طابیده بدست آورده، بعضی را مثل کرم چند، و ملک
 مقبل، و ملک فتوح را، مقید ساخته در استیصال خانه زادن مبارکشاهی،
 سعی و جهد نمودن گرفت؛ و پرگنات اطراف و نواحی که خلاصه و زبده
 بودند، خود متصرف شده، قلیلی بدیگر امرا تقسیم نمود و پرگنه بیانه،
 و امرورده، و نازبول و کهرام و چند پرگنه میان دو آب، حواله سده پال و سید
 هارن و اقربای ایشان کرده، ابوشه غلام خود را، بجهت تحصیل مال چند
 ساله، به بیانه فرستاد. و او بتاریخ دوازدهم ماه مذکور، در شهر بیانه در آمده،
 خواست تا قلعه را بدست آرد. یوسف خان اوحدی خبر دار شده، از
 هفتون بیانه آمد، و با ابوشه جنگ کرده، او را بقتل رسانید، و عیال
 و فرزندان او اسیر شدند. چون حرام نمکی سرور الملک برکافه اقام ظاهر بود،
 اکثر امرا که پروردگار نمک خضر خان، و سلطان مبارک شاه بودند در فکر کار او
 شدند؛ و سرور الملک نیز، در تدبیر گرفتن ایشان بود. درین حال خبر رسید،
 که الهداد ککالودی، حاکم سنبل و اهلر، و ملک چمن بداون، و امیر
 علی گجراتی، و امیر کیک ترکبچه، لوای مخالفت برافراخته اند. و سرور
 الملک کمال الدین، و سپه‌خان، و یوسف خان پسر خورده سیدهارن کانکور را،